

گمنامان نامی ایران

در

عصر افشاریه

«۲»



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

از :

رضا شعبانی

(دکtor در تاریخ)



مرکز تحقیقات کامپیوئر علوم اسلامی

از : رضا شعبانی

دکتر در تاریخ

گمنامان نامی ایران

در عصر افشاریه

رضاقلی و تهماسب باحدود هشت هزار و پانصد نفر از نامداران از جیحون عبور می کنند . وازرسراداران دیگر می خواهند که توپخانه و بناء اردو را متعاقباً از رود گذر دهند . زد و خوردهای پراکنده مختصراً که اتفاق افتاد به طوایف قنقرات حالی کرد که صلاح کار در سلامت جوئی است . دانیال بیک نیز پیام آشی جویانه شاهزاده را مفتتم شمرد و با حضور به پیشگاه وی ، دگر باره بر سریر حکمرانی قنقرات متمكن گردید .^{۱۰۲}

در این هنگام بنظر می رسد که رضاقلی میرزا دچار نوعی عجب و خود رائی شده و یا از مظفریت های متوالی به وجود آمده است که بدون دستور پدر ، خواسته است که به کشور گشائی بپردازد . چون حدود عملیات جنگی او تا تسخیر بلخ و سرکوبی متوجه اران این سوی آمو دریا بیش نبوده و همانگونه که خواهیم دید ، خود همان که میدان عمل را وسیع و به تعبیری از وجود

۱۰۳ - همان کتاب ، ص ۲۲۶-۲۲۷ ، لکھارت که این بخش از کتاب خود را به ضرورت از عالم آراء اخذ کرده است ، تعبیرات دیگری دارد که گمان می رود از ترجمه های نادرست متون مایه گرفته باشد : نادرشاه ، ص ۲۰۸ و ۲۰۹ .

مخالفان عمدۀ مبرا دیده ، دست به فعالیت‌های بزرگتر زده است . شاهزاده ایرانی مقصد بعدی خود را تصرف قرشی اعلام کرد و در معیت تمپاسب وکیل الدوله عازم آن شهر شد^{۱۰۴} . حکیم آتالیق (رحیم بیک) که صدر اعظم و رایزن ابوالفیض خان پادشاه بخارا بود از عملیات قوای ایران آگاهی یافت و در صدد جمع نیرو برآمد و چون قرشی در محاصره افتاد به مبارزاتی سخت عليه نیروهای مهاجم پرداخت . محمد کاظم می‌تویسید که قوای محصور با اعتنا به جمعیت قلیل نظامیان ایران ، در صدد برآمدند که به خیال دستبرد از قفای آنان بیرون آیند ولی «تمپاسب خان جلایر بقدر یک هزار و پانصد نفر از نامداران قاجار و بغايري و قرائی را به سرگردگی محمد حسین خان قاجار در عقب سپاه نصرت دستگاه تعیین نموده بود که هرگاه مخالفین اراده دستبرد از قفای سپاه نمایند ، در دفع آن کوشیده واعانت سپاه قلب لازم نیاید»^{۱۰۵} .

این تدبیر زیرکانه شکست او زبان را تسريع نمود و با کشته شدن پسیاری از سران آنان تلفات سنگینی بدانها وارد آورد . حکیم آتالیق ناگزیر به درون حصار پناه برد و به قلعه‌داری پرداخت در عین حال نامه‌ای به ابوالفیض فرستاد و درخواست اعانت فوری کرد . خان مزبور نیز بی‌درنگ ارقامی برای ایلات اوزبک و ترکمان سمرقند و اراتبه وایدیجان و بنگاه و مرغیلان و خجند و تاشکند و دیگر نواحی ترکستان فرستاد و تقاضای اعزام قوای امدادی کرد^{۱۰۶} .

در همین ضمن نامه‌ای نیز به ایلبارس خان و حاکم خوارزم

۱۰۴ - عالم آراء ، ص ۲۲۸ .

۱۰۵ - همان کتاب ، ص ۲۳۰ - ۲۲۹ .

۱۰۶ - همان کتاب ، ص ۲۳۱ .

فرستاد و با توضیح وضع ارتش ایران و دور بودن شخص نادر از صحنه نبرد^{۱۰۷}، از او خواست که با جماعات خوارزمی و قراقلبان و قزاق و غیره به وی بپیوندد تا بیکباره بر سپاه کم ایرانی حمله بزنند.^{۱۰۸}

محمد کاظم که تنها مورخی است که تفصیل وقایع را ثبت کرده است. می‌نویسد که به اندک مدت شصت هزار نفر مرد سپاهی گرد آمدند و آدینه‌قاپی سمرقندی نیز با بیست هزار نفر از جنگیان آمادگی خود را برای نبرد اعلام داشت.^{۱۰۹} چنین به نظر می‌رسد که کثرت عدد خصم دلاوران ایرانی را وحشتزده کرده بوده، و به حق، وادرار به اخذ تدبیر احتیاطیشان ساخته است. چون تمہاسب برای پوشانیدن ضعف اردوی خود و نشان دادن دلیری جنگجویان مقرر می‌دارد که «عموم عساکر منصوره، سوار مرکبان باد رفتار گردیده و در فراز پشتۀ بلند صفا آرائی کرده و نامداران و دلاوران در عرصه میدان به لعب سپاهیگری و جریدبازی و گوی و چوگان مشغول شوند».^{۱۱۰}

رضاقلی میرزا نیز طبعاً مانند بسیاری از سرکردگان و افراد سپاه خود از کثرت سپاه دشمن به خوف افتاده بود و رأی آنها را می‌طلبید. جمعی براین عقیده بودند که به بلخ مراجعت کنند ولی تمہاسب را نظر آن بود که «هرگاه اراده مراجعت به قبة — الاسلام نمائیم طایفة اوزبکیه متعاقب آمده، احده را نخواهد گذاشت که زنده پدر رود و همگی عساکر قزلباشیه اسیر و قتل

۱۰۷— شاه به شخصه مشغول محاصره قندهار بود.

۱۰۸— همان کتاب، ص ۲۳۲.

۱۰۹— همان کتاب، همانجا.

۱۱۰— همان کتاب، ص ۲۳۴—۲۳۵.

خواهیم گردید . اولا آنکه فتح ازاموری است که به دست خداست و مکرر اوقات همگی ملاحظه نموده اید که بندگان صاحبقران با قلیل سپاه جمع کشیری را برهم شکسته و»^{۱۱۱} تردید نیست که سردار مجرب ایرانی بخوبی استعداد فرماندهی خود را نشان داده و شیوه بازگرداندن اعتماد متزلزل مردان نظامی را بدرستی می دانسته است . پس از این جلسه مشورتی است که توپخانه لشکر نیز از راه می رسد و دو طرف به آراستگی سپاه و تمہید جنگ می پردازند . مورخ ما می نویسد که تعهد امور سپاهیان به تمامه برذمه تهمساب بوده است ، چون حسب الامر نادر «چنان به نفاذ پیوسته بود که بندگان والا - رضاقلی - و عساکر منصوره از سخن و صلاح دید آن سرموئی تجاوز ننمایند .»^{۱۱۲}

نبرد در آغاز به نفع ازبک ها تمام شد و چیزی نمانده بود که کشت عددی آنها دست به دست بی پروائی در جنگ باعث عقب نشینی و شکست ارتش ایران شود ولی مقاومت بسیار شجاعانه جنگجویان و بخصوص ورود توپ ها به صحنۀ پیکار ، موجب برگشت ورق شد «هر گلوله توپ چون اجل ناگهانی دویست سیصد نفر طایفۀ اوزبکیه را قتل کرده و زمین میدان را ازخون ایشان گلگون می نمود ، چون طایفۀ مذکوره در آن عرض مدت چنین حادثه گلوله توپ مشاهده ننموده بودند ، به مجرد رسیدن تیر گلوله توپ ، طایفۀ اوزبکیه فریاد می کردند که : «قاج که بلا گلدی»^{۱۱۳} دیگری می گفت : «اجل ناگهانی گلدی و ...»^{۱۱۴}

۱۱۱ - همان کتاب ، ص ۳۳۶ .

۱۱۲ - همان کتاب ، ص ۲۳۷ .

۱۱۳ - متن : «ارض مدت» .

۱۱۴ - همان کتاب ، ص ۲۳۸-۲۳۹ .

سپاه ابوالفيض در هم شکسته شد و ناچار به عقب‌نشینی به قرشی گشت و تحت محاصره شدید درآمد. آدینه قلی بیگ آقیلو نیز که از سرداران بر جسته اوزبک بود و «خود را قرینه افراسیاب ترک و اسفندیار سترگه» می‌دانست و صاحب اختیار خجند و تاشکند بشمار می‌رفت، در حین فرار کشته شد و بدین طریق روحیه قوای خصم بیش از پیش متزلزل گردید.^{۱۱۵} روایت محمد کاظم این است که در کشاکش مبارزات مذکور، ایلبارس‌خان هم برای مساعدت به ابوالفيض خان به بخارا نزدیک شده و چون از شکست وی آگاهی یافته، در صدد برآمده است که بخارا را تحت انقیاد خود درآورد. از طرفی هم ابوالفيض از غدر دولت و هم پیمان خویش رنجیده خاطر شده و از اعانت او چشم‌پوشیده است.^{۱۱۶} رعی هم که از سطوت قوای ایران بر دلهای اوزبکان راه یافته بوده، آنها را برآن داشته است تا به نوعی، آماده مصالحه شوند ولی چون رضا قلی میرزا و تمہاسب به صوابدید محصوران قرشی در صدد تسخیر قلعه شلوك برمی‌آیند،^{۱۱۷} موقتاً از پرداختن به خان بخارا منصرف می‌شوند. در همین احوال چاپاران شاهزاده مژده فتوحات پیاپی وی را به گوش نادر می‌رسانند و شاه چون به احوال مردم و جنگاوران منطقه آشناei داشته و می‌دانسته است که هم از زمان چنگیز و جفتای و تیمور ایلات سلحشور بسیار در آن نواحی می‌زیسته‌اند و محتمل بوده که آنها همه دست به دست

۱۱۵- همان کتاب، ص ۲۴۰-۲۴۲.

۱۱۶- همان کتاب، ص ۲۴۴.

۱۱۷- اهالی قرشی - که خود شهری بسیار معکوم بوده - بیمام میدهند که: اگر به تسخیر شلوك موفق آمدید ما نیز تسلیم خواهیم شد. ظاهراً این کار وسیله‌ای برای کسب وقت و جلب کمک از هم پیمانان بوده است: همان کتاب، همانجا.

یکدیگر دهنده و فرزند جوان و کم تجربه او را به سختی در میان گیرند (رضاقلی در این اوقات هفده ساله بوده است) و از طرفی نیروئی که معاصد شاهزاده بوده، در مقایسه با حریفان، اندک شماره بوده، لذا دستور اکید می‌دهد که به فوریت از آمو بگذرند و به بلخ بازگردند.^{۱۱۸}

نامه عتاب‌آمیز دیگری نیز برای تماسب می‌فرستد که:

«آری، قلتیان فرتوت، من تو را مقرر فرموده بودم که بعداز تسخیر ام‌البلاد بلخ در آن حدود توقف و به هر نحو که رأی‌الهام آرا قرار می‌گرفت [و] مقرر می‌فرمودیم از آن قرار معمول‌داری، نه این که خود سرعان کشورستانی را پیشنهاد خاطر خودکرده و فرزند ارجمند رضاقلی میرزا [را] که صفر سن از عقل دور و در سفاکی و بیباکی مشهور [است] به خیالات فاسده و اندیشه‌های باطله انداخته، برداشته به سمت ماوراء‌النهر رفته، و خود را و فرزندم را با عساکر منصوره با محیط بلاگردانیدن از چه راه است؟ در این اوان میمانت انجام که به عون عنایت ملک عالم اراده بندگان همایون ما بدان قرار یافته که بعداز تسخیر دارالقرار قندهار عنان عزیمت به صوب تسخیر فیض الفضای ممالک هندوستان معطوف فرمائیم هرگاه خدا نکرده لشکریان اوزبکیه و قراق و قلمان وجفتای و اروس وآلمان همگی متفق— العنان اراده مجادله نمایند با قلیلی از عساکر منصوره که تعت فرمان شماست از عهده آن لشکر انبوه چگونه درخواهند آمد؟ هرگاه خلل و شکستی بر لشکریان شمارخ نماید، ناچار مقدمات دارالقرار (قندهار) را موقوف فرموده، عنان همت بر اعانت‌شما معطوف فرمائیم! باید در ورود رقم مطاع معاودت به صوب

قبة‌الاسلام (بلغه) نمایند و هرگاه تکاهم و تغافل ورزیدی، مقرر خواهم فرمود که سرت را از قلعه بدن جدا ساخته، به درگاه جهان آراء حاضر سایند . و درین وقت معتمدالخاص و اخلاص‌کیش با اختصاص خود احمد خان مروری را روانه خدمت فرزند ارجمند خود رضاقلی میرزاگردانیدیم واختیار رتق و فتق عساکر منصوره و فرزند نوردیده را در کف کفایت و قبضه درایت او واگذاشتیم که آن عالی‌جاهرا تنبیه و تأدیب نموده و معاودت به بلخ نمایند.^{۱۱۹} پیداست که نادر تا چه حد تشویش از این لشکرکشی در خاطر راه داده بوده ، که با ارزنده‌ترین و کامل‌ترین سرداران خود، بدین گونه رفتار نموده است و این همان شیوه‌ای است که در آغاز این سطور بدان اشارت شد . چه هرگز ممکن نبود که فاتح نامدار افشار از جزئی‌ترین خطاهای ، حتی در مورد نزدیکترین نزدیکان خویش چشم بپوشد و بازار کوچکترین اعمال خدمتگزارانه و با صداقتی که از هریک از اجزاء حکومت و دولت خود می‌دیده ، بی‌تقدیر و تشویقی بگذرد . می‌بینیم که شخص مغضوب ، در این واقعه، همان تهماسبی است که وقتی نادر می‌خواسته است فى المثل از خدمات مرد نامداری چون امام وردی‌خان افشار در مواجهه با گرجیان (سال ۱۷۳۵/۱۱۴۸) تجلیل به عمل آورده ، او را ثانی تهماسب‌قلی‌خان جلایر و کیل‌الدوله خود خطاب می‌کند^{۱۲۰} و شجاعت و مردانگیش را می‌ستاید .

هنوز این نامه و مضمون پرشمات آنها به رضاقلی و تهماسب نرسیده بود که آنها پس از محاصره‌ای یک ماهه و نبردی دلیرانه ، شلوک را به تصرف درآورده و نبرد را برای اشغال

۱۱۹ - عالم آراء جلد ۲ ، ص ۲۵۲-۲۵۳ .

۱۲۰ - همان کتاب ، جلد ۱ ، ص ۶۵۸ .

قرشی شدیدتر کرده بودند. حکیم آتالیق نیز عرصه را بتمامه بر خود تنگ دیده بود و به حقیقت در جستجوی راهی جهت تسلیم و انقیاد بود که در همین هنگام نامه نادر به ابوالفیض بدانها رسید مبنی براین که حاکمیت خان چنگیزی را بربخارا به رسمیت می‌شناسد و به پرسش نیز فرمان داده است که جنگ را با او متارکه کند .^{۱۲۱}

کتابخانه ملی سه قلم

طبعی است که تهماسب از وصول فرامین نادری سخت به تشویش افتاد و به فرستادگان بگوید که آیا «سزای خدمات شایسته این است ؟ آن هم در وقتی که ابوالفیض تاب مقاومت در پراپر اردبیل صفاشکن ایرانی را نیاورده است و با حمله دیگری بیکبار تسلیم می‌شود ؟»^{۱۲۲} بهر طریق او وارتش پیروزمندی که تحت فرمانش بودند ناگزیر از تن در دادن به دوراندیشی عاقلانه نادری شدند و حقیقت این است که شاهنشاه ایران خود نهمت‌های بزرگی برای توسعه سرحدات کشورش و رسانیدن ایران به مرز-های طبیعی فلات درسمری پروراند و تنها منتظر فرصتهای مناسب بود که پس از فتح هند و ثبات بخشیدن به حدود جنوب شرقی مملکت بدانها بپردازد . مسئله دیگر هم این بود که اندیشه‌های شهریار توانای ایران فراسوی تأملات ظاهری قرار می‌گرفت و همین محمد‌کاظم که کراراً حوادث این ایام را از قلم او نقل کرده‌ایم ، و خود به اقتضای قرب جوار و پیوستگی و وابستگی به ارتضیان نادری و حکومت او، در جریان صحیح بسیاری از اتفاقات و حتی نقشه‌های دست اول قرار می‌گرفته است ، حکایت می‌کند که نادر حتی بعدها پس از تسخیر ترکستان و خوارزم نیز

۱۲۱ - نادرشاه ، ص ۲۱۱ .

۱۲۲ - نقل به معنی از سخنان تهماسب : همان کتاب ، ص ۲۵۵-۲۵۴ .

در صدد بوده است که به نواحی ترکستان شرقی لشکرکشی کند و اعتبار و حیثیت پایدار ایران را در آن صفحات زنده نگاهدارد. از جمله در شمال حوادث سال ۱۷۴۲/۱۱۵۵ و وقتی که نادر به محاصره موصل مشغول بوده، است که از جاسوسان خویش می‌شنود که پادشاه چین در صدد جمع‌آوری لشکر برای جلوگیری از هجوم احتمالی ارتض ایران است و چون «دارای دوران از اخبارات آن سرحد مطلع گشت، اما پیوسته مطعم آفتاب اثر بر آن بود که بعداز تسخیر ممالک روم، عنان عزیمت به جهت تسخیر ممالک خطا انعطاف داده، عار ننگ و قتل و غارت که چنگیزخان در سنّه سبع عشر وست مائّه موافق ییلان ایل^{۱۲۳} در ممالک ایران از آن به عمل آمده که رودخانه‌ها از خون به جای آب جاری شده بود، رفته، تلافی به عمل آورد.»^{۱۲۴} پس به حکام خراسان فرمان می‌دهد که تدارک کافی ببینند و توپخانه و تجهیزات را برای انجام تعهد مزبور به مردو بفرستند.^{۱۲۵}

اینها همه معلوم می‌دارد که شاه ایران به تبعات اقدامات و یاتعالیم مؤکد خویش آگاهی داشته و همانطور که از محتوای نامه خود او به تهماسب بر می‌آید، با امکانات و مقتضیات روز، ادامه پیشروی‌ها را ضروری نمی‌شمرده است. واما حکیم آتالیق و ابوابجمع او که به اندازه نامیدی و دلسزدی رضاقلی و تهماسب، از وصول دستور های نادری شاد شده بودند، بازگشت ارتض ایران را حمل بر شکست‌هائی دانستند که خود نادر متحمل گردیده است

۱۲۳ - ۶۱۷ هجری قمری.

۱۲۴ - همان کتاب، جلد ۳، ص ۵۷-۶۰.

۱۲۵ - محمد‌گاظم حتی شرح دستورهای جزئی نادر را برای اقداماتی که باید معمول شود ذکر گرده است. و. ک. همان کتاب، همانجا.

و از این رو وسائل حمله شدیدی را در حین عقب‌نشینی قوای ایران، فراهم ساختند. لکن خان‌جلایر که چنین نقشه‌ای را پیش‌بینی کرده بود، خود در عقب سپاه به محافظت اشتغال‌ورزید و چون شورش و هیاهوی اوزبکان مهاجم را دید و «با جمعی از عساکر نصرت مائیز حمله دلیرانه بدان سپاه رجاله نموده در نیم ساعت نجومی سلک جمعیت آن طوایف را چون ستاره بنات‌النعش پراکنده کرده و تا در دروب قلعه قرشی جمع‌کثیری را اسیر و قتل‌کرده، معاودت نمود و حکیم آتالیق با جمعی از کداخدايان وريش‌سفیدان به هزار فلاکت‌خود را به‌اصل قلعه افکنده، دوباره محصور گردیده، و قسم یاد نمودند که هرگاه مقدمه‌ای از این صعبتر نیز رخ نماید، متعاقب‌ترفته، صبوری اختیار نمایند.^{۱۲۶}

مراد این است که تماس‌ب با وجود خستگی خاطر و تکدری که از رهگذر او امر نادری برای وی حاصل شده بود، خود را در چنان تعهدی از باب سپاه اعزامی و حدود مسئولیت‌ها و امور وابسته بدان می‌دید که از دقیقه‌ای غفلت نمی‌نمود و همه هم و غم خود را مصروف بدان داشت تا با وجود شدت برودت و انجماد جیحون لشکریان را به سلامت از آب عبور دهد و به بلخ رساند.

در گذشتن از آمودریا، احمدخان مروی که حامل دستور شاه نادر برای تخفیف اعتبار و منزلت تماس‌ب خان‌جلایر زده بود، که «ده دوازده نجقی به سر تماس‌ب خان‌جلایر زده، خفیف روزگار [و] شرمنده و بی‌اعتبار [ش] گرداند نظر به فرمان واجب‌الاذعان، سه مرتبه نجق بر دوش خان معرفت جوش زده، فرمان صاحبقرانی را جاری و گوشزد خاص و عام گردانید و از شنیدن این مقال و بی‌اختیاری از امورات بندگان والاشان (رضاعلی) و صاحب

. ۱۲۶- همان کتاب، جلد ۲ ص ۲۵۵-۲۵۶ و نیز: نادرشاه، ص ۲۱۰-۲۱۲.

اختیاری احمدخان ، بعض و عداوت در کانون سینه آن سردار والا
تبار راه یافت.»^{۱۲۲}

روایت ما در اینجا قدری جنبه دردناک و غم انگیز به خود می‌گیرد، چه تهماسب با همه صمیمیتی که به دستگاه نموده و خلوصی که به کار آورده ، بیکبار از نظر می‌افتد و آنسان که سیرت اهل زمانه و بویژه دون فطرتان است ، مورد ساعیت و بدگویی قرار می‌گیرد . او حق داشت که با مشاهده آن احوال ، رشك و حسدران در کانون سینه راه دهد و با ملاحظه بر باد رفتن خدمات طولانی خویش به دوده نادری ، انتظار گذشت و عطوفت بیشتری برد . از حوادث نامیمون که به حسن شهرت او ، لطمه دیگری وارد آورد ، بیماری ناگهان و رو به شدت احمدخان مروی ، فرستاده نادر و جانشین خان جلایر بود که پس از چند روز به مرض ناشناخته‌ای مبتلا گردید و چون معالجات پزشکان اردو ، درباره‌اش مؤثر واقع نشد ، بفاصله هفت روز از دنیا رفت .^{۱۲۳}

محمد کاظم که خود همشهری خان مرحوم بوده ، از قول «اکثر از راویان که در خدمت احمدخان می‌بودند».»^{۱۲۴} نقل می‌کند که «در هنگام ورود بندگان والا به بلخ ، تهماسب خان و کیل احمد خان را ضیافت نمود و بعداز اکل و شرب که به اتاق خود معاودت نمود ، به آزار درد دل و سوزش جگر افتاده ، در محل موعد ، جان را به جان آفرین سپرد و چنین ظاهر بود که تهماسب خان زهر در کار احمدخان کرده ، العلم عنده الله .»^{۱۲۵} با اعتنابه

۱۲۷ - عالم آراء ، جلد ۲ ، ص ۲۵۶ .

۱۲۸ - همان کتاب ، ص ۲۵۸ .

۱۲۹ - همان کتاب ، همانجا .

۱۳۰ - همان کتاب ، همانجا .

سبق صمیمت و همکاری این دو سردار ، که خلاصه‌ای از آن در خلال همین دفتر ، به ذکر آمده و نیز این که احمدخان حتی انجام دستور نادری دایر بر تشهیرخان جلایر را به حداقل تخفیف داده و به گونه‌ای که فقط استقطاب تکلیفی تواند باشد ، معمول داشته است ، بسیار بعید می‌نماید که این فاجعه ، بدین نحو صورت ظهور یافته باشد . از طرفی هم می‌دانیم که رضاقلی میرزا خود در سفاکی و خونریزی بی‌پروا بوده است و این که بهر نحو قصد آزار سرداران مزاحم قدرت‌نمائی خویش را در سرپرورانده و یا در صدد بدنام کردن آنها در نزد باب قهار و تکلف ناپذیر خود بوده باشد ، از وی مستبعد به نظر نمی‌رسد . چون پس از این واقعه نیز می‌بینیم که تهماسب سخت به جان خود بینناک بوده و هرگاه که در محل صرف غذا با رضاقلی میرزا هم‌سفره می‌شده «طعام آن را عمله او (طهماسب) برداشته و علیحده در خوانی کشیده ، در نزد او می‌گذاشتند و به طعام بندگان جهانبانی دست خود را دراز نمی‌کرد . چرا که جمعی از تنگ حوصلگان که در خدمت نواب میرزا بودند ، بنایه جهت خواهش خود ، مذمت و بدگوئی سردار را در خدمت والا می‌کردند و در میانه اردو به شیوع رسیده بود که نواب کامیاب امر و مقرر فرموده که سردار را در وقت اکل و شرب زهر در کارش نمایند و چند نفر از طباخان بندگان والا را حسب‌الامر بندگان صاحبقرانی (نادر) که به عرض اقدس رسیده به قتل آوردند و بدین جهت فی‌ما بین کدورت و نزاع بود .»^{۱۳۱}

این شیوه رفتار که در مورد رضاقلی میرزا توضیح داده شد ، بعدها در دوران نیابت سلطنت او نیز بیشتر معاینه افتاد و شدت

عمل‌ها و آدم‌کشی‌های او گاهه کار را به جائی می‌رسانید که مردم آرزوی بازگشت سریعتر نادر راحتی می‌کردند. و در هر حال می‌دانیم که شاهزاده نگونبخت افشار، خود نیز به جزای زیاده روی‌هایش رسید و بصورتی فجیع وتلخ و غمانگیز، بدست دژخیمان پدر کور شد و بعدها، در نخستین روزهای قدر تمداری پسر عم خود، علیقلی عادلشاه به هلاکت رسید. به هر واسطه چنین بر می‌آید که پس از درگذشت اسفناک احمدخان، بالضروره روابط شاهزاده و سردار جلایر نوعی بهبود به خود دیده است، چه در حین اقامت در بلخ است که خبر سرپیچی یوسفخان، حاکم قندوز به سمع و لیعهد می‌رسد و او «به استصواب تهماسب‌خان جلایر با عساکر منصوره بر جناح حرکت درآمده»^{۱۳۲} عازم گوشمال یاغی می‌شود. حاکم قندوز و سیدخان فرماندار سابق بلخ بر اثر حملات شدید قوای ایران عرصه را تهی می‌کنند. شخص نخست از رعب حاصله زهره می‌ترکاند و دومی به فرمانروای بدخشان پناه می‌برد. محمد‌کاظم می‌نویسد که همین حاکم قندوز در سراپرده خود ششصد تن ماهر و سرمه دلله عذر خورشید طلعت داشته است که در همه زندگی با آنان می‌نشسته و قلیان می‌کشیده و سودا می‌کرده است.^{۱۳۳} طبیعی است که از چنین کسی تدبیر ملک، توقع نتوان داشت و امید و رفاه خلق بر او نتوان بست.

رضاقلی به پیروی از روح سلحشور خویش هنوز در صدد جهانگشائی بود و قصد تسخیر بدخشان را در سر می‌پرورد که در ناحیه کلاب، دو سه منزلی بدخشان، فرستادگان نادر به او رسیدند و تاکیدات شاه را برای بازگشت نیروی نظامی به بلخ،

۱۳۲- همان کتاب، ص ۲۵۹.

۱۳۳- همان کتاب، ص ۲۶۰.

یادآور شدند . شاهنشاه ایران همچنین مقرر داشته بود که سرکردگان و یوزباشیان و معروفین گروه جنگی مروی را که در اردو بودند، بسرعت روانه حضور وی دارند و رضاقلی و تمہاسب تا اصفاء دستورهای بعدی وی در بلخ بمانند. این مسئله وقتی دیگر این شببه را بنظر می‌آورد که نادر از عدم رضایت جماعت مروی از جهت مرگ احمدخان، آگاهی بهم-رسانیده و خواسته است که با اعزام جنگجویان قدیمی خدمت خود به مرو، تسکینی به جراحات‌های آنان دهد و یا همانگونه که مورخ مروی گفته است به پاس پایمردی‌ها و فداکاری‌های طویل‌المدت آنان به آبادانی شهر خود را غشان کند.^{۱۲۴}

این نکته نیز شنیدنی است که سالی پیشتر ، به هنگامی که رضاقلی میرزا مشهد را به قصد اندخود و بلخ ترک می‌گفت، پسر عمش علی‌قلی خان را بعنوان نایب خود در راس حکمرانی مشهد باقی نهاده بود و چون به اقتضای ایام شباب ، بخش عمده‌ای از زندگی خان به لهو و لعب می‌گذشت و اکثر سربازان خراسانی نیز در رکاب نادر و یا رضاقلی بودند، ایلبارس‌خان حاکم خوارزم در صدد برآمده بود که با گردآوری جمعیتی از ترکمنان ، خراسان را تسخیر کند. جاسوسانی که از خیوه آمدند، رضاقلی میرزا را از مقاصد ایلبارس آگاه ساختند و او به توبه خود نادر را از خطر مهیبی که می‌رفت خراسان و مملکت را تهدید کند، مطلع

۱۲۴ - محمد کاظم می‌گوید که نادر پس از پذیرفتن خانهای مذکور به حضور خویش ، گفته است «که در عوض خدمات شما (می‌خواهیم) شفقات بی‌نهایت عطا فرمائیم و از این آوارگی دیار گمنامی نجات داده ، روانه اوطان و مقاصد اول نمائیم که رفته در آن حدود به آبادی و ضبط و نسق آن دیار حسن اهتمام به منصه ظهور رسانیده و از غله و غیره زراعت بسیار انبار نمایند». : عالم آراء جلد ، ۲ ، ص ۳۶۲-۳۶۱.

گردانید. شاهنشاه ایران به مجرد آگاهی از موضوع به رضاقلی و تهماسب که در بلخ مانده بودند، دستور فرستاد که بی‌درنگ به وی بپیوندند تا ترتیب دفاع از خراسان داده شود. هم این مسئله عاملی گردید تا ذهن دوراندیش نادر را به دشواریهای دائمی وجود چنین مزاحمانی در اکناف فلات ایران جلب کند و در بازگشت از هند، ایلپارس و ایادی او را چنان که باید گوشمال دهد.^{۱۳۵}

بنا به امر نادر، حکومت بلخ به نیازخان برادر عزیز قلی دادخواه واگذار شد و ولیعهد ایران در معیت خان جلایر از طریق قندوز و کابل حرکت کردند و در بهار سفلی به پادشاه ملحق گردیدند.^{۱۳۶} مورخ مروی می‌نویسد که نادر جمیع سرداران و سرکردگان سپاه خودرا به استقبال فرزند می‌فرستد و اورا باعزت و احترام بسیار پذیرا می‌شود ولی «تهماسب‌خان را چندان ملتافت نشده، بعداز مدتی در مقام بازخواست درآمده، فرمود که: نواب همایون به تو نفرموده بود که از رود جیعون به سوی ماوراءالنهر حرکت نموده و عنان کشورستانی در خاطر خود قرار داده و فرزند دلبتند و عساکر هریک چون فرزند مرا غرقاب لشکر توران نمایی؟ و گاه میشد که خدا نکرده، احوال قسم دیگر میشد، خانه مرا و اهل ایران را به باد فنا می‌دادی و شکست هرگاه رخ میداد تو خود انصاف بده که از جنگ گاه احمدی زنده به در می‌رفت از رود جیعون به چه منوال عبور می‌کرد؟ ناچار بایست غرقاب بع ری پایان گردند و با وجودی که معاودت به بلخ نموده بودی، مجدداً بعنوان تسخیر بدخشان رفتن از چه راه بود؟»^{۱۳۷}

۱۳۵ نادرشاه، ص ۲۱۲-۲۱۳.

۱۳۶ - عالم آراء، ۲، ص ۲۶۹.

۱۳۷ - هیان کتاب، ص ۲۷۶-۲۷۷.

در این وقت نادر سخت به غصب درآمده بود و سخنان تند بر زبان می‌آورد ولی خان جلایر مطلق پاسخی نمی‌داد و خاموش بود تا در برابر اصرار شاه برای پاسخ گوئی اظهار می‌دارد که خوشبخت است که هیچیک از این پیش‌بینی‌های تلغی که در خاطره نادر بوده، به وقوع نپیوسته است و او آنسان در ادای وظائف خویش جدیت و اهتمام رواداشته، که شاهزاده را الحال، سالم در کنار پدر جای داده است. هرگاه که شهریار ایران چنان تصور می‌کند که تقصیری به عهده سردار است، منبع او را از تعهد خدمات قابل، معاف دارد! محمد‌کاظم می‌نویسد که پس از ادای چنین عباراتی «آب در حدقه چشم آن^{۱۲۸} مدبر دوران به گردیدن درآمد. و صاحبقران دوران دانست که درد بر دل او مستولی شده، به رخصت وی مقرر فرمود.»^{۱۲۹} تهماسب سرخورده و دردمند از خدمت نادر به ماوای خود رفت و طبیعی است که تحمل بار چنان خفت‌های را برخود سخت می‌دید. چه، او تاکنون به درستی ثابت کرده بود که کارداشت‌ترین و صمیمی‌ترین و مطمئن – ترین یاران نادر است و حقاً که متوقع سرزنش‌هایی چنین دردنای و تحقیرآمیز نباید باشد. ولی نادر که تا این زمان قدر خدمتگزاران حقیقی خود و کشور را به درستی می‌شناخت، در شب دوم او را به خلوت خاص طلبید و «لوازم مراعات و محبت و شفقات درباره او نموده، مقرر فرمود که: هرگاه به تو چنین خشونت و درشتی نمی‌نمودم، جمع دیگر از سرداران و سرخیلان که به اطراف بلاد محروسه تعیین می‌فرمودیم گاه بود که خاطر جمع گردیده، خود

- ۱۲۸ - متن: «او».

- ۱۲۹ - همان کتاب، ص ۲۷۶-۲۲۷. لکهارت می‌نویسد که تهماسب مدام بیم آن را داشت که مبادا سرش به دستور شاه از تن جدا شود. نادرشاه، ص ۲۱۳.

را وعساکر منصوره را به قتل داده ، در بلیه گمنامی آواره می کردند و چون با تو در مقام بازخواست درآمدیم ، جمیع دیگر از سرداران سپاه خود سر امری که خلاف فرموده اولیای دولت قاهره باشد ، از قوه به فعل نخواهد آمد . »^{۱۴۰}

تهماسب که این مایه التفات را از شاه می بیند با اتكاء به سوابق مالوف به وی خاطر نشان می سازد که نادر خود در حین عزیمت اردو ، به وی تعلیم داده بوده که پس از تغییر بلخ ایلات قنقرات و قلعه های قرشی و شلوک را نیز به اطاعت و ادار کنند و چون ضعف و سستی دشمنان را نیز علانية مشاهده کرده ، دست اندرکار تدمیر سرکشان و مهاجمان دائمی آن سوی رود آمویه شده است . وی همچنین می افزاید که هرگاه شاهنشاه ماذون می داشته «قلعه بخارا و جمیع ممالک ماوراء النهر را به حوزه تصرف بندگان گیتیستان در می آوردیم . »^{۱۴۱} مسئله دیگر هم این بوده است که رضاقلی خود را مردی صاحب اراده و با تدبیر می شمرده و بواسع در همه حال ، ناگزیر از رایزنی با خان نبوده است . این معنی را خان در عباراتی نهایت ظرفی و آراسته بیان می دارد و پس از تعریف شجاعت و عقل و سخاوت وی می گوید که « طفل مکتب نبود که به هر امر و نهی که من مقرر نمایم ، تصدیق قول من نماید ! و این غلام اخلاص فرجام نیز یکی از فدویان آن درگاه عرش دستگاه است ، اما نظر به فرمایش صاحبقرانی در اکثر امورات کنکاش و مصلحت بدین پیر غلام می نمود »^{۱۴۲} و الا

۱۴۰- عالم آراء ، جلد ۲ ، ص ۲۷۷-۲۷۸ .

۱۴۱- همان کتاب ، همانجا .

۱۴۲- این جمله از محدود اشاراتی است که به سن و سال تهماسب راجع می گردد . از فحوای امور و همکابی او بانادر و تجریبی که در کارها اندوخته بوده ، می توان استنباط کرد که اگر نه چند سالی بزرگتر از ولينعمت خود بوده ، دست کم قرينه وی ميشد است .

به هر نحو رأی شاهزاده والاگهر قرار می‌گرفت ، از آن قرار مرعی و مبذول می‌داشت . دارای زمان از سخنان آن دانای دوران تبسم فرموده و به انعام و نو از شات (کذا) از حد افزون که از عقل بیرون است ، درباره او به عمل آورده ، مرخص فرمود .^{۱۴۳}

بعداز این قضایاست که نادر ، رضاقلی میرزا را به نیابت سلطنت کشور بر می‌گزیند و از همان منزل بهار سفلی جلال آباد راهی ایرانش می‌گرداند و خود به عزم تنبیه گردنشانی که از عوامل دائمی اغتشاشات مرزی بودند به سوی تنگه خیبر پیش می‌راند . این مسلم است که فاتح مآل اندیشی چون شاهنشاه ایران بخوبی می‌دانسته است که تا آرامش قاطع در مرز های جنوب شرقی کشورش برقرار نگردد ، تعقیب هر نوع هدفی در مناطق غربی غیر ممکن است ، و چه بساکه به حقیقت اشتیاق آن را نیز داشته است که روزی به بغاز بسفر رسد و سلطه خویش را بر سرتاسر مناطقی که یک روز خرد آسیا و بخشی از متصرفات ایران قدیم را تشکیل می‌دادند ، گسترش دهد.^{۱۴۴}

به هر طریق آزمودگان جنگی و یاران متعدد تلاش های بزرگ نادر ، در سفر پر مخاطره هند باید همراهش می‌بودند تا اگر اتفاق ناگوار و غیرمنتظره ای پیش آید ، ارتش پیروزمند ایران ، در دیار بیگانه دچار تفرقه و تشویش نگردد . این جمله از دوراندیشی های نادر را در تعالیمی که به نایب السلطنه خود داده ، نیز می‌توان ملاحظه کرد و دلواپسی او را از اینکه مبادا تا شش ماه هم نتواند پیغامی برای او بفرستد و از پیشآمد هامطلعش

۱۴۳ - همان کتاب ، ص ۲۷۸

۱۴۴ - نادرشاه ، ص ۱۶۹

بگرداند ، بصراحت دریافت.^{۱۴۵} با این که تا این تاریخ ، شهریار مدبر ایران توانسته بود که به تعداد کافی مردان مجرب و مطلع تربیت کند و همانسان که در صحنه های نبرد های گوناگون داخلی و اردوکشی های منطقه ای بوضوح پیوسته بود ، آنان را در کمال لیاقت و توانائی فرماندهی و سازمان بخشی ، به کارگیرد ، با این حال ، حوادث لشکرکشی به هند نشان داد که وجود تمہاسب قلی خان جلایر در سازمان فرماندهی نادری جای خاص خود را دارد و به حقیقت ، همان که مورخان اشاره کرده اند «معینالملک» و «امیرالامرا و سپهسالار لشکر شاهنشاهی»^{۱۴۶} بوده است . محمد کاظم در ورود ارتشن ایران به پیشاور توصیفی از برخی رجال شمشیر زن عصر نادری دارد که بی شک در صدر همه ، خان جلایر را می توان به دیده اعتمنا نگریست که از او قویتر و عظیمتر نبوده و با جثه سنگین و بازو و ان نیرومندش «بر بالای استر زین طلا سوار و چهار صد نفر شاطران در دهنۀ جلو و به استقلال تمام نمایان» می شده است^{۱۴۷} از آنجا که هر امیری علی - القاعده باید فرماندهی جمع معینی از سربازان وابسته به خود را بر عهده داشته باشد - و این شیوه تا پیدایش نظام جدید اروپائی در عصر عباس میرزا برقرار بوده است - تمہاسب نیز جنگجویان استرآبادی و گرگانی و مازندرانی و اتكی و خراسانی را مستقیم همراهی می کرده است .^{۱۴۸}

این جمع شاید همان جلایر یانی باشند که از نقاط مختلف خراسان و مازندران به ارتشن نادری پیوسته و طبیعتاً سایه اقتدار

۱۴۵ - همان کتاب ، ص ، ۲۱۴

۱۴۶ - تاریخ نادرشاهی ، ص ۱۷۶-۱۴۷ و عالم آراء ، جلد ۲ ، ص ۳۰۹

۱۴۸ - عالم آراء ، همانجا

خان بزرگ را برسر داشته‌اند . چه ، نادر هم در فتحنامه‌ای که کمی پس از این حادث – و بعداز شکست قاطع نیروهای هند در کرنا ل – برای فرزندش رضاقلی میرزا ، نوشته است ، ذکری از آن دارد و در توضیح معركه جنگ می‌فرماید که «طرف میمنه لشکر ظفر پیکر را به عالی جاه عمدة الامراء والعلماء قدوة العظاماء الكرام ، ظهیر سلطنت عظمى و عضد خلافت كبرى ، تهماسب قلى خان جلاير با يكهزار و پانصد و پانزده نفر از قشون جلاير...» سپرده است .^{۱۴۹}

بطور یقین سپهسالار ارتش شاهنشاهی ایران ، آن هم در روزگار سلطنت نابغه نظامی بی‌همتائی چون نادر ، واجد بسیار خصوصیات برجسته و کم نظیر می‌باید بوده باشد تا اعتماد چنان مرد دقیق و متوجه و منضبطی را از هر حیث بخود جلب کند . این جمله در زندگی تهماسب بصورتی صراحت دارد که هرگز مورد خشم و بی‌مهری آن‌چنانی نادر قرار نگرفته و بلکه کاملاً برعکس همواره از پشتیبانی والتفات و عنایت مخصوص وی برخوردار بوده است . در واقعه نبرد کرنا ل نیز که مورخان نظامی ، تفضیل آنرا بتمام ذکر کرده‌اند ، کفایات سردار جلاير و دیگر فرماندهان ارتش ایران بخوبی ظاهر شده است تا آنجا که در مواجهه با دشمنی که از حیث عده و اسلحه و وسائل حائز تفوق مض محل کننده‌ای بوده و با وجود داشتن فیلهای مهیب جنگی ، در سرزمین و خانه خود نیز می‌جنگیده است باز سپاه ایران می‌تواند که بدون دادن تلفات عمده^{۱۵۰} قوای خصم را تارو مار کند و توان پایداری

۱۴۹- فتحنامه نادرشاه نسخه خطی کتابخانه آصفیه حیدرآباد ، به شماره ۱۲۱۲۸ ، برگ ۷.

۱۵۰- رُنال کیشمیشف تعداد کشته شدگان اردوی ایران را ۱۵۰۰ نفر ذکر می‌کند : اردوکشی نادرشاه به هندوستان ، ترجمه اتابکی ؟ ص ۳۷

و جنگ دو باره را از وی سلب نماید.

با این که در متن حوادث جنگ های هند و پخصوص کرناال، ذکر مشخصی از دلاوری های تمپماسب به عمل نیامده است . با اینهمه فداکاری و رشادت سربازان و سرداران ارتش فیروز ، نتیجه خود را داده و به همان ترتیب که بیان شد ، موفقیتی فوق العاده نصیب نیروهای ایران کرده است . ^{۱۵۱}

این که او شخصیتی ممتاز و مورد اعتماد داشته و همه جا پس از نادر بزرگترین مقام نظامی به حساب می آمده است ، چنان بدیهی می نموده که حتی زعمای سپاه شکست خورده هند در دشت کرناال، برای اسکات و اسکان قوای متفرق «حکم نوازش شادیانه پادشاهی فرموده و غلغله اسیری تماس جلایر [را] که امیر- الامر و سپهسالار لشکر شاهنشاهی بود ، افکند [هاند] ۲ * تامگر «بی قراری صغیر و کبیر را مبدل به تسکین » ۲ گردانند و همه آنها را که مستعد فرار بوده اند به اقامت وادرانند . ^{۱۵۲}

شاهنشاه ایران پس از کامیابی در میدان نبرد ، قصد عزیمت به دهلی می کند و بدعوت محمد شاه پادشاه هند، از پایتخت سلاطه تیموری بازدید می فرماید. نهایت، پیش از انجام امر، تمپماسبقلی خلان جلایر را با سعادت خان بر هانالملک به صوب مقصد راهی می دارد تامقدمات ورود او را در دارالخلافه شاه جهان آباد فرام

۱۵۱ - داستان این نبرد رامورخان نظامی متعدد نقل کرده اند. ر : ک . جمیل قوزانلو ، جنگ ایران و هند ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۰۹ . همان مولف، تاریخ نظامی ایران جلد. ۱ . تهران ۱۳۱۵ وزیرال کشمیش اوف، محاربات نادرشاه در هرات و قندهار و هندوستان و وقایع اتفاقیه بعداز فوت او، ترجمه مصطفی الموسوی نسخه خطی کتابخانه ملی تهران، به شماره ۱۶۲ رف و سرهنگ غلامحسین مقتدر تاریخ نظامی ایران ، تهران ، ۱۳۱۷ .

۱۵۲ - تاریخ نادرشاهی ، ص ۱۷۷-۱۷۶ .

گردانند . درین میان محمدشاه و نادرشاه هر کدام نامه‌هایی برای لطف‌الله‌خان ناظم‌دھلی ارسال می‌دارند که در ترتیب امور با خان جلایر، که در معیت چهار هزار نفر مرد جنگی^{۱۵۲} بوده است ، همکاری ورزند واينست سواد نامه‌های اين پادشاهان که به همت شاکرخان فرزند ناظم مزبور ثبت و نگهداري شده است :

۱- نامه‌محمدشاه : «قدیم الخدمت من بر هان الملك و تمہاسب خان بهادر معه منتشر نظمت که به نام آن قدیم الخدمت از پیشگاه شاهنشاه صادر شده ، می‌رسند باید که کلیه جمع کارخانه را حواله سردار سازند و حراست سلاطین ذمه خود شناسند و قلعه را نیز به طور آنها دارند . درین باب قدغن بلیغ و تأکید شدید شناسند . محمد شاه ». .

۲- فرمان نادرشاه : «عالی‌جاه لطف‌الله‌خان صادق بهادر امیدوار مورد مراحم پادشاهان بوده معلوم نماید که آن رفیع الشأن منیع المکان را از امرای قدیم دولت تیموریه و معتمد جاه گور- کائیه دانسته ، به نظمت دارالخلافه شاه جهان آباد که اعظم دیار ملوک هنداست و حرمسراي اشرف سلاطین روی زمین ، سرافراز فرمودیم و حسن نیکو خدمتی و جوهر امانت و دیانت پرستی آن سن کرده توئینان زمان از گزارش عقیدت گزین راسخ الاعتقاد والا منزلت عالی مرتبت بر هان الملك بهادر جنگ که به حضور خاکپای مانموده بود ، مستحسن و مقبول افتاد . باید که آن رفیع- القدر سکنه آن شهر را دل آسا نماید و امیدوار کرامت و مکرم دولت خداداد سازد و نوعی به کار پردازد که خلق رعایا و برایا

۱۵۳- محمد شفیع وارد که معاصر اتفاقات است تعداد نظامیان را ده‌هزار نفر ذکر می‌کند : همان کتاب ، ص ۱۸۷ ، ولی عبدالکریم همان چهار هزار نفر می‌شمارد : بیان واقع ، ص ۳۴ .

به آسودگی بسی بردند و زبر دست و زیر دست مساوی زیند. نشود که قادر بر عاجز غلبه آرد و ضبط کارخانجات و دیوانهای (۹) پادشاهی و حراست سلاطین ذمہ خود شناسد ، خیر شرط است و کلید قلعه مبارک را با جمیع کارخانجات حواله تهماسب خان سردار که همپای بن‌هان‌الملک بهادر می‌رسد ، نماید درین ماده ، شقہ خاص عالی حضرت نیز به نام آن قدیم الخدمت صادر شده ، به حسب ارقام به عمل آرد [و] ما را متوجه احوال خود شناسد درین باب تأکید داند . تحریر فی التاریخ »^{۱۵۳}

به تعییر روشن ، نادر تهماسب و کیل الدوله خود را جهت «تسخیر قلعه مبارکه دارالخلافة شاه جمهان‌آباد دهلي و تنظیم و تنسيق شهر و به دست آوردن مکانات جهت اقامات امیران و افواج»^{۱۵۴} فرستاده بود و نیز این که نگذارد که «حیف و میلی به کارخانجات پادشاهی و ساکنان شهر راه یابد و خلائق را به انواع مهربانی واستعمالت اطمینان بخشند»^{۱۵۵} مطلب این است که همه دشواریها هم از رهگذر مردم و حشترزده و به رعب افتاده هندی بر نمی‌خاست و يحتمل که قوای فاتح ، به سابقه شهرت ثروت و مکنت پایتخت هند و حقوقی که از باب استیلای خویش ، زی خود تصور می‌کردد ، در صدد ایجاد بی‌نظمی هائی بوده‌اند و نادر چنان صلاح می‌دیده که از آغاز ضابطه محکمی برای تمثیل امور شهر و اداره اهل اردو برقرار نماید . محمد شفیع وارد که در همین تاریخ در داخل شهر زندگی می‌کرده است ، حکایت می‌کند که با وجود

۱۵۴- شاکرخان ، تاریخ محمدشاهی یا تاریخ شاکرخانی ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا ، لندن به شماره Add. 65. 85. برگهای ۴۴-۴۳.

۱۵۵- تاریخ نادرشاهی ، ص ۱۸۷ .

۱۵۶- بیان واقع ، ص ۳۶ .

انضباط شدیدی که حاکم بر محیط نظامی بوده در همان شب اول ورود ابوابجمع سرداران مذکور به دهلی ، سه بار قصد نهب و غارت شهر از برخی از او باش سر زده و در هرگرت، برهان-^{۱۵۲} الملک و تهماسب به ممانعت پرداخته و دفع مزاحمت‌کرده‌اند^{۱۵۳}

همین مورخ می‌افزاید که هر دو سردار آنچنان در برابر غارتگران شدت عمل نشان می‌داده‌اند که «قبل از نزول شهریاران، هرگاه کلاه پوشی (ایرانیان) بر مردم هند ستم ایجادی نمود، همانندم به کیفر جرمی به بسیاری عقوبت مبتلا گشت، چنانکه دو سه کلاه پوش را شکم دریده، در پیش دارالعدالت شحنة شهر آویختند.»^{۱۵۴}

این اقدامات شدید و خشن، البته باعث شده است که آرامش کامل در شهر عظیم دهلی حکم‌فرما گردد و نوعی امن و امان پدید آید که «هندیان بر کلاه پوشان چیره دستی و خیره سری می‌نمودند و کلاه پوشان یارای انتقام آن نداشتند!»^{۱۵۵} متاسفانه نتیجه سوء چنین چیره دستها و خیره سریهای خیلی زود دامنگیر خود آنها شد و وقتی که در روز عید قربان (دهم ذی‌الحجہ ۱۱۵۲/۱۷۳۹) که نادر از بازدید محمد شاه بر می‌گشت ، شایعاتی مبنی بر کشته شدن شهریار ایران بدست رجاله، در افواه عوام افتاد. «عدد ای شهرت دادند که نادر شاه را در قلعه ارک، کنیزان ترکی و چینی به ضرب گلوله کشته‌اند .»^{۱۵۶} برخی نیز می‌گفتند که «پادشاه

۱۵۷ - تاریخ نادرشاهی ، ص ۱۸۷-۱۸۸ .

۱۵۸ - همان کتاب ، ص ۱۸۸-۱۸۹ .

۱۵۹ - همان کتاب ، ص ۱۸۹ .

۱۶۰ - محمدعلی خان انصاری ، تاریخ مظفری نسخه خطی کتابخانه موزه

بریتانیا به شماره OR.466 برگ ۲۶۶ .

هند طفلکچه زده و کسی می‌گفت که عظیم الله خان پیش قبض زده و کسی گفته که نادرشاه از بام افتاده مرد.»^{۱۶۱} و باز شخصی از «اجلاف و لجه‌های شاه جهان آباد صدا از پائین قلعه بلند نمود که : نادر شاه در قلعه کشته شد.»^{۱۶۲} با این که در باره این شایعه و علل تحریک مردم سخن بسیار گفته شده است^{۱۶۳} ولی آنچه که معلوم است این است که اراذل و او باش شهر دلیری ورزیده و با توجه به انتظامات خارق العاده ارتشن نادری و تنبیهات سختی که برای خطاکاران قوای ایران قائل می‌شد و طبیعتاً آنها را مطیع و آرام و منضبط نگاه می‌داشته است، برآن شده‌اند که «شبیخون بر سر اردوی کیوان پوی صاحبقرانی زده ، احمدی را زنده نگذارند و در آن شب در محلات و کوچه و بازار جهان آباد افتاده، اعلی و ادنی آن دیار را مخبر در حساب گردانیدند که : در نیمه فردا شب همین که صدای بوق هندی بلند گردید از یمین و یسار حمله بر سپاه اشرار کرده، در مکان خواب ایشان را قتیل و اسیر خواهیم گردانید، به همین اراده باطله، آن طایفه جهال به قدر دویست سیصد هزار نفر را از این مقدمه آگاه کرده و در شب موعد از یمین و یسار و محلات و کوچه و بازار، با چوب و چماق اولاً به خانه‌هائی که از عساکر منصوره برخی آشناei بهم رسانیده و به عنوان ضیافت آمده بودند ریخته و آن گروه مهمان را به قتل رسانیدند.» (علم‌آراء ، ۲ ، ص ۴۷۶-۴۶۲)

۱۶۱- مؤلف گمنام ، اخبار وقایع نادرشاه و فرج سیر ، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه کمبریج ، به شماره Add. 316 برگ ۳۲-۳۱.

۱۶۲- محمدعلی برهانپوری ، مرآت الصفا ، جلد ۲ ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره 49 Add. 65. 665 برگ ۶۶۵.

۱۶۳- ر. ک. «شورش دهلی» از نگارنده این سطور ، مجله وحید ، شماره ۱۱ ، آبانماه ۱۳۴۹.

به جان دیگر افراد سپاهی ایرانی در هر کجا که بودند افتادند و چنان با بی رحمی رفتار کردند که «تا نصف شب هر جا کلاه پوشی دچار این فتنه گران گردید، یک دست از پا درآمده، رهگرای وادی فنا گردید». ^{۱۶۴} نهایت این که نادر علی رغم رفق و مدارای فراوانی که از خود نمود، قادر به خوابانیدن شورش از طریق پیام‌های عفو و بخسودگی نشد و چون هنگامه طلبان گستاخی را از حد گذراندند و در صحنۀ تظلیمی که در مسجد روشن‌الدوله فراهم آورده بود، به شخص وی تیراندازی کردند، نشان دادن شدت عمل را تنها راه چاره دید.^{۱۶۵} قتلی به افراط به عمل آمد و «اموال به یفما و عیال به اسیری [برده شد]». ^{۱۶۶} تا آن‌که نادرشاه از تمکین توده به قدرت‌نمائی آگاه شده «به شفاعت محمد شاه و وساطت قمرالدین و آصف‌جاه (نظام‌الملک) آتش غضب جهان‌سوزش فرو نشست». ^{۱۶۷} نفاذ حکم نادری چنان بود که پس از اعلان امان، دیگر به هیچ وقت احدی متعرض دیگری نمی‌توانست باشد و «این معنی از چندین مکان بلکه در حق هزاران کس به وقوع انعامیده که کلاه پوشی بر سینه هندی نشسته، به شمشیر خونریز، اراده بریدن سر او داشت، بلکه بسیاران جا چنین اتفاق افتاد که نصف گردن او را بریده که به یک ناگاه صدای امان به گوش قاتل رسید. به محض استماع صدا، مضطربانه از سر سینه آن دست و

۱۶۴- غلامحسین بن هدایت علی‌خان، سیرالمتأخرین، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، به شماره Add. 65. 77 برگ ۱۱۸-۱۱۹.

۱۶۵- تاریخ نادرشاهی، ص ۱۹۲.

۱۶۶- سیرالمتأخرین برگ ۱۱۹.

۱۶۷- غلامعلی‌خان بن روشن‌الدوله، مقدمۀ شاه عالم نامه، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Add. 24. 028 برگ ۶۳-۶۲ مسجد روشن‌الدوله مربوط به «جدام‌جدراقم» همین کتاب بوده است.

پا گم کرده برشاسته، رو به راه آورد. طرفه نسقی و عجائب حکمی
تماشا کرده شد.^{۱۶۸}

با این که تفصیل این مقال را در این مبحث مجالی نیست و نویسنده‌گان هندی و ایرانی و غربی بسیار کوشیده‌اند تا به کیفیات حقیقی انجام این سانحه شوم و قوف یابند، با اینهمه از باب ربط کلام میتوان افزود که شهریار ایران متانت و بردباری قابل تحسینی از خودنموده و در واقعه‌ای چنین هائل، استقامت رای و تدبیر و عنایت و بخشایش خاص معمول داشته است تا آنجا که به گفتۀ مینورسکی «حتی هرچرند اس هم او را سفاك و بی رحم نمی‌شمارد»^{۱۶۹} این که صدور حکم تأدیب مفسدان و تنبیه آشوبگران، نه از جهت انتقامجوئی بل، صرف به ملاحظه تأمین آرامش اهالی و قطع ایادی شر از جان سربازان حافظ نظم ایرانی بوده است، از آنجا پیداست که به فاصله اندکی، اعتماد و اطمینان به زندگی، به ساکنان پایتخت بازگشته و «یک پاس همان روز باقی مانده در پیش در قلعه اموال تاراجی در معرض بیع و شری درآمد، چنانچه (کذا) تا شام زیاده از نصف مال فروخته شد و خرید از تمام همین مردم هندوستان (بودند)».^{۱۷۰}

باری که این پیشامد نامبارک هرچه بود گذشت و شاه نادر برای استمالت خاطر هندیان و نیز ایجاد پیوندی میان دو خانواده سلطنتی که ملا متصمن خیر و سعادت هر دو مملکت باشد، در صدد برآمد که یکی از دختران یزدان بخش را برای پسرش

^{۱۶۸}- تاریخ نادرشاهی، ص ۱۹۴-۱۹۳.

^{۱۶۹}- تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسmi، تهران ۱۳۱۳، ص ۷۰.

^{۱۷۰}- تاریخ نادرشاهی، ص ۲۰۱-۲۰۲.

نصرالله میرزا خواستگاری کند.^{۱۷۱} به این منظور چند نفر از ندیمان خاص خود چون حسنعلی خان معیارباشی و مصطفی خان بیگدلی ناظر و تمہاسب خان وکیل الدوله را در معیت صمصام^{۱۷۲} الدوله وزیر اعظم و قمر الدین خان به حضور محمد شاه فرستاد.^{۱۷۳} این موافصلت در کمال مسربت انجام پذیرفت و به گفته میرزا مهدی «کنار رود جمون معاذی ایوان دیوان خاص هر شب به چراغان مطلع صدهزار بدر و تا یک هفته ایام ولیالي عشرت رارشک روز نوروز و غیرت شب قدر ساختند ...»^{۱۷۴}

آنچه که پیداست کارآئی سردار جلایر در همه این مسائل است که هم مرد رزم بوده و هم جلیس بزم ، و در هیچ امر مهمی نیست که بی وجود او کاری برآمده باشد. با این‌که در اساس، فی الحقيقة همان شخصیت نادر بوده که کارگردان و ترتیب دهنده همه فعالیت‌ها بشمار می‌آمده است و اما از تذکار این نکته نیز نمی‌توان غفلت داشت که صاحب اعتبارانی چون تمہاسب ، طبیعتاً در بهبود شیوه‌های عمل و مساعدات معمتوی و مادی بویژه رایزنی‌ها سخت مؤثر می‌افتدادند . در همین ایام اقامت شاهنشاه و ارتش ایران در دهلی است که محمد شاه «سفره افتادگی در بزم ضیافت گسترده [و] مراسم تکریم و تسلیم را به تقدیم رسانیده»^{۱۷۵} ر به عنوان نوعی جبران زحمات لشکرکشی پرداخت توان تغافل خود ، تمامی

۱۷۱ - «چون دید که گنجینه فراوانی باید از هندوستان بپرون برد ، شاهدختی از نزاد شاه جهان را برای پسری که همراه داشت به زنی گرفت» . نواب میرزا نصرالله خان فدائی اسبهانی ، داستان ترکتازان هند ، تهران ، ۱۲۴۱ ، ص ۴۷۳ .

۱۷۲ - عالم آراء جلد ۲ ، ص ۴۶۹-۴۶۸ .

۱۷۳ - جهانگشا ، تصحیح انوار ، ص ۳۳۲ .

۱۷۴ - همان کتاب ، ص ۲۲۸ .

جواهرخانه و اثاثه پادشاهی و ذخائر سلاطین پیشین کشورش را که در طی سده‌ها فراهم گردیده بود، به نادر تقدیم کرده است.
هرچند که به قول میرزا مهدی، شاه «نظر اعتنا برآن کنوز و خزانه^{۱۷۵}» نیفکند و «دامان نیازمندی را از قبول آن درچید»^{۱۷۶}
ولی بواسطه اصراری که محمد شاه در پذیرش آنها داشت ناگزیر «معتمدان امین به ضبط خزاین و بیوتابت تعیین فرمودند».^{۱۷۷}
با این که به صراحة اشاره‌ای به «ضابطان خزاین و بیوتابت»^{۱۷۸}
نشده است ولی به حکایت جلساتی که از روز هیجدهم ذیحجه
۱۱۵۱ ه.ق. با شرکت عظیم‌الله خان و وکیل سیستان استاندار
بنگاله با همه کارمندان دفتری و حسابداری درباری در حضور
تهماسب قلی‌خان جلایر و خانه سربلند خان تشکیل میشده و
جمع‌آوری مالیات و محاسبه خراج مردم دهلي و دیگر ایالات هند
را بررسی می‌نموده است، معلوم می‌شود که سپهسالار ایران باز
نقش ویژه‌خویش را در احقاق «حقوق غالب»^{۱۷۹} ایفامیکرده است.
میزان خراج ثروتمندان تقریباً تا پنجاه درصد ثروت آنان تعیین
میشد و پادشاه ایران دستور داده بود که در موقع اجرای این عمل
از هرگونه خشونت و بدرفتاری با مردم خودداری شود،^{۱۸۰} اما
مالکم می‌نویسد که «دادن وجه بر مردم هند چندان صعب نبود
که طریقه اخذ آن، و چون محصلین وجه مزبور از اهالی خود
هندوستان بودند، فرصت غنیمت دانسته، بنای اخذ و طلب
گذاشتند و به چهت هر ده هزار روپیه که به خزانه نادر رسانند،

۱۷۵- همان کتاب، همانجا.

۱۷۶- همان کتاب، ص ۳۲۲-۳۲۳.

۱۷۷- زندگانی نادرشاه، ص ۱۶۲.

۱۷۸- نادرشاه، ص ۱۹۶.

چهل یا پنجه هزار برای خود می‌گرفتند و^{۱۲۹} بدین سبب مردم را اذیت و آزار میکردند تا آنچه دارند بروز دهند . به نوعی که جمعی کثیر از مردم از فرط شکنجه و عقوبت هلاک شدند و بسیاری از معتبرین هنود یا به جهت این که در معرض استخفاف و استحقاق در نیایند یا به سبب این که مال را عزیزتر از جان می‌داشتند ، خود را تباہ کردند .^{۱۳۰}

هیئتی که بدین طریق برای اخذ خراج معین شده بود تا تاریخ دهم محرم ۱۱۵۳ ه . ق . به برآورد و گردآوری پیشکشها پرداخت و معلوم است که کار خود را در مدت سه هفته به پایان رسانیده است . در کتابهای مختلف ، میزان آن را متفاوت نوشته‌اند و از هفتاد کرور روپیه تا هفتاد ملیون لیره استرلینگ قلمداد کرده‌اند . معزز این است که ته‌ماسب مباشرت عمدہ‌ای در جمع وجهه و اخذ هدایای مردم هند داشته و از آنجا که امین مطلق در بار نادری بوده است این مسئولیت مهم را نیز با درستی و صداقت به انجام رسانیده است .

شاهنشاه ایران پس از دستیابی به این مکنت بیشمار ، همانگونه که شیوه مستحسن او در ادوار ثمربخش و سعادت آفرین زندگیش بود ، مجلسی شاهانه بیماراست و «به عظماء و روسا لشکر که مصدر خدمت شده بودند انعامات شایان عنایت و به عموم غازیان و ملازمان ظفرقرین مساوی مواجب که از دیوان داشتند و به خدمتکاران اردوی همایون نیز نفر از شصت روپیه و صد

۱۷۹ - با این‌که مالک کم مأخذ روشنی برای ابراز این نظر اعلام نداشته است ، به گمان بسیار دشوار می‌رسد که اعمال چنین شیوه‌هایی برای نفاذبخشان به فرمان‌های نادری میسر بوده باشد ! .

۱۸۰ - تاریخ ایران ، جلد ۴ ، ص ۴۶ .

روپیه به رسم انعام مرحومت گردید .»^{۱۸۱} با این‌که مورخان معاصر نادر توضیحی در باب اشخاص مورد تشویق نادر بصورت خاص نداده‌اند و آنچه که معلوم است شمل عام داشتن الطاف خسروانه در چنین موارد است ولی به قیاس التفاتات ویژه نادر به خدمتگزاران قدر اول و صمیمی خود می‌توان استنباط کرد که در این جانیز سهم شیراز آن سپهسالار ارتش ایران بوده . که در ردیف چندتن معدود از بر جستگان و معارم شاهی جای داشته‌است . کما این که درست سالی بعد از این حادث ، و به آن هنگام که نادر در راه بازگشت از هند ، در لارکانه بوده و طرح جشن نوروزی در انداخته است به تعبیر عبدالکریم «صفیر و کبیر لشکر را به عطای نعل بها سرفراز فرموده ، این قرارداد که ادنی را به انعام دو اشرفی هندی که بیست و چهار روپیه می‌ارزید یعنی اشرفی به دوازده روپیه و اعلی را به پانصد اشرفی مذکور و سردم متوسط به ده و بیست و صد و دوصد و سیصد ، و اشخاصی که به پانصد مهر امتیاز یافتند مثل نواب معتمدالملوک که سید علوی خان حکیم‌باشی و ابوالحسن خان معیرالملک^{۱۸۲} و لطف‌الله خان^{۱۸۳} خالوی نصرالله میرزا و تمہاسب خان جلایر و غیره ...»^{۱۸۴} در روز سوم صفر سال ۱۷۲۹/۱۱۵۲ نادر مجلس شاهانه پر ابهتی آراست و محمدشاه و سایر رجال و اعیان هندوستان را به آن دعوت نمود و به دست خود تاج سلطنت هندوستان را بار دیگر بر سر محمدشاه گذاشت و شمشیر مرصعی به کمر او بست

۱۸۱- جهانگشا ، ص ۲۵۸ .

۱۸۲- حسنعلی خان معیرالملک .

۱۸۳- لطفعلی خان برادر زن نادر .

۱۸۴- بیان واقع ، ص ۵۷-۵۸ .

و چنانکه رسم سلاطین هند بود ، شانه های او را باشان های جواهر نشان آراست و کلیه سران و رجال کشور هند را نیز به دریافت خلعت و هدایای گرانبها خشتود ساخت .^{۱۸۵} محمد کاظم می نویسد که «نصرالله میرزا و تمہاسب خان و کیل الدوّله و صنمصام الدوّله و قمرالدین خان و جمعی دیگر از خوانین و سلاطین که لیاقت جلوس در آن محفل میمانت مأنوس داشتند ، هر یک در محلی مناسب قرار گرفتند و بی تکلف و تسلف منشیانه ، مجلسی منعقد گردید .»^{۱۸۶}

در همین موقع محمدشاه به پاس الطاف نادری و بازیافتن تاج و تخت هندوستان از شاهنشاه ایران تقاضا کرد که کلیه مناطق واقع در سوی باختری آباتک و سند (از سرچشمه های سند در حد کشمیر و تبت تا جائی که آب رودخانه مزبور به اقیانوس هند می ریزد) به انضمام ولایات تته و سند و چند سرزمین از خاک پنجاب ، به رسم پیشکش به خاک ایران افزوده گردید.^{۱۸۷} و چون اکثر نواحی سمت شمالی و غربی آب اتك ، مانند غزنین و کابل همیشه جزو منطقه خراسان بود ، نادر نیز این تقاضا را پذیرفت و آن نواحی را طی عهدنامه ای به ایران ملحق ساخت .^{۱۸۸}

بر روی هم اقامت نادر و همراهیان او در دهلی پنجاه و شش روز به طول انجامید و پس از آن که جمع کثیری از هنرمندان و پیشهوران هندی را دست چین کرده با خود حرکت داد ، در هفتم

۱۸۵ - نادرشاه ، ص ۱۹۷ .

۱۸۶ - عالم آراء ، جلد ۲ ، ص ۴۷۲ .

۱۸۷ - داستان ترکتازان هند ، ص ۴۷۳ .

۱۸۸ - نادرشاه ، ص ۱۹۷ .

صفر ۱۱۵۲/۱۷۳۹ پس ایتخت را به مقصد باغ شلیمار وکشور خویش ترک گفت . مصاعب بیشماری که ارتش شاهنشاهی در خلال راه تحمل کرد بیشتر از باب نبودن وسائل کافی عبور از رو دخانه های هند ، گرمای فراوان – باتوجه به لباسهای گرم سربازان – عدم علیق برای دواب و آذوقه مورد لزوم برای اهل اردو ، ریزش بسaranهای سیل آسا ، شبیخون های مکرر قاطعان طریق و طوایف ماجراجو و سلحشور عرض راه و مهمتر از همه طفیان خدایار خان عیاسی فرماندار نیرومند سند بود که نادر را ناگزیر ساخت حتی پس از ورود به کابل برای به تمکین واداشتن او ، لشگر کشی طولانی و پرس زحمت و رنجی را تا عمر کوت دنبال کند . در خلال این گیردارها عزم راسخ شهریار ایران برای به زانو درآوردن نیروهای مخالف برای همگان به ثبوت رسید و اصرار عجیب او برای نگاهداری نفوذ و قدرت فوق العاده اش بدیهی گردید . هرچند که این عملیات پر مشقت که تا پایان سال ۱۱۵۲ ه . ق . به دراز کشید جمع کثیری از ارتشیان دلاور ایران را نابود کرد و تلفات سنگینی بر رزمندگان پر طاقت اردوی نادری وارد آورد .^{۱۸۹} اما شاه و همراهیان او به دشواری ها خوکره بودند و سهل است که بگوئیم از آسودگی خاطر و آرامش می گریختند . در صفحات پیش از قول عبدالکریم که خود همسفر این ایام قوای ایران بوده ، نقل کردیم که پس از تمکین خدایار خان شاه ایران جشن نوروزی را در لارکانه منعقد فرموده و هر یک از افراد و سران سپاهی از جمله تهماسب خان جلایر را به اعطای هدیه ای خشنود ساخته است .^{۱۹۰}

۱۸۹- نادرشاه ، ص ۲۰۶-۲۰۲ .

۱۹۰- بیان واقع ، ص ۵۸-۵۷ .

پس از پایان عملیات سند ، نادر به نایب‌السلطنه که آن هنگام مقیم تهران بود ، دستور داد که به سوی هرات حرکت کند و خود نیز در ۱۳ محرم ۱۱۵۳ / ۱۷۴۰ به جانب نادر آباد روی آورد و در تاریخ هفتم صفر همان سال ، درست دو سال قمری بعد از مدتی که به هندوستان لشکرکشیده بود وارد آن شهر شد .^{۱۹۱}

اقامت شاه و ارتش ایران در قندهار طولانی نبود و از آنجا کوچ برکوچ حرکت کرده و در پنجم ربیع الاول وارد هرات شده‌اند که به تقریر عبدالکریم با وجود استعداد طبیعی خاک و امکانات معموری و آبادانی بسیار ، براثر خدمات ممتد جنگی به ویرانی روی نهاده بود .^{۱۹۲} نادر چون تدارک سفر ترکستان و تنبیه اوزبکان را می‌دید قرب یک ماه و نیم در این مکان توقف کرد و به همه کسانی هم که از دور و نزدیک برای دیدن حشمت و جلال فوق العاده فاتح هند به این شهر روی نهاده بودند ، مجالی داد که از سپاه غرق در نعمت و ثروت واز آنهمه شوکت و اعتبار افسانه که فراهم شده بود ، دیدن کنند .^{۱۹۳} در قره تپه همین شهر است که نادر رضاقلی میرزا را به حضور پذیرفت و ظاهراً با اعتناء به گزارش‌هائی که در مدت غیبت خود ، از رفتار وی و داعیه‌های حکومتیش شنیده بود^{۱۹۴} او را مورد بی‌مهری‌های آشکار

۱۹۱- نادرشاه ، ص ۲۰۶ عبدالکریم این تاریخ را سوم صفر ۱۱۵۳ می‌نویسد : بیان واقع ، ص ۵۸ .

۱۹۲- ص ۵۹ .

۱۹۳- محمد‌کاظم از جمله کسانی است که بهمراه کلبعلی‌خان برادر زن نادر از مرد و به دیدار شاه شتابته و سخت تحت تأثیر عظمت سراپرده نادری قرار گرفته است : عالم‌آراء ، جلد ۲ ، ص ۵۱۱-۵۰۸ و نیز ر. ل . بیان واقع ، ص ۶۳-۶۰ ، بخصوص توصیفی که از خیمه سلطانی به عمل آورده است .

۱۹۴- عالم‌آراء ، جلد ۲ ، ص ۵۰۰ .

خویش قرار داد ، تا آنجا که امن به انحصار گارد مخصوصی که تدارک دیده بود ، داد و به تعیین عبدالکریم ، پسر کهترش ناصرالله میرزا را به عنوان نایب‌السلطنه برگزید.^{۱۹۵}

همین مؤلف می‌نویسد که در مسیر هرات ، ماروچاق و آند خود که از توابع بلخ بوده ، شاه و همراهیان او مدتی به سیر و تفریح پرداخته و چون «به سب قلت آمد و رفت قوافل و عساکر در هربیشه و گریوه حیوانات چرنده و درنده گله‌گله دیده شد ، و مردم اردو آنقدر صید کردند که بازار گوسفند فروشان کاسد گشت ..»^{۱۹۶}

البته این تفنن‌ها برای همه‌کس ارزان‌ تمام نمی‌شده ، زیرا که حیوانات وحشی منطقه چون خرس و شیر و پلنگ و خنگی و خنزیر هم که فراوان بوده‌اند «عوض خون رفقای خود و رعایای خود که آهو و گوزن و غیره باشند ، بسیاری از لشکریان یکه‌تاز تیرانداز [را] که به‌چپ و راست برای شکار می‌رفتند، مجروح و برخی را مفقود و معذوم می‌ساختند .»^{۱۹۷} از جمله مصدومین ، تمہاسب خان جلایر سپهسالار بود که «با تنی چند از خاصان مخلاف بالطبع در بیابانی پی‌سپر بودند ، اتفاقاً‌گرازی که خنگی‌ عبارت از وست ، از میان نیستان برآمده ران بندگان خان را حسب الواقع از هم دریده ، برزمین انداخت ، نزدیک بودکه ترکی تمام شود و حساب لاکلام گردد! درین بین غلام خان پیشستی نمود ، خنگی بی‌پیش را به تیر و شمشیر مجروح ساخت. گراز به محض تیر خوزدن و زخمی شدن ، دست از سردار گرفتار برداشته ، غلام مذکور را

۱۹۵ - بیان واقع ، ص ۶۴ و نادرشاه ، ص ۲۲۹.

۱۹۶ - بیان واقع ، ص ۶۵-۶۶.

۱۹۷ - همان کتاب ، ص ۶۵.

از قید زندگی و بندگی رهائی داد [و] مرة بعده خری خدمتگزاری خان را متوجه شده، درین اثنا غلامان دیگر رسیده، خنزیر جانگیر را به زخم گولی تفنگ کشته، نواب خان را نجات دادند.^{۱۹۸}

پیشتر، در بیان ممیزات صوری خان جلایر گفتیم که نادر چگونه از شنیدن واقعه، به مزاح پرداخته و «خنزیری پیر» را به برادر کوچک سپهسالار ارتش خویش تشبیه کرده است! را به ازرود شاه نادر بعداز از وزود به بلخ، در اندیشه آن بود که آزمون آمویه بگذرد و ترکستان و خوارزم را به آنسان که در ازمنه سابق بود، به قلمرو حکومتی کشور پرگرداند و چون تدبیر کار را از پیش کرده و به وقت اقامت در هند، هزار نفر درودگر و کشتی ساز از مردم دهلی و لاہور و پیشاور و کابل و قندهار را روانه بلخ فرموده بود، آن جماعت تا آمدن نادر، نزدیک به هزار و صد کشتی تهیه و تدارک دیده بودند که به کار حمل و نقل ارتش و نگهداری آذوقه در مسیر چهار چوبه خوارزم -که خالی از آبادانی بود و آکنده از جنگل و نیستان - برای تغذیه جنگجویانی که همان مسیر را در خشکی می پیمودند، باید.^{۱۹۹}

نادر برای اطمینان از سلامت اردوی جنگو در گذر از آمو دریا، نخست علی‌قلی خان برادر زاده خود را با تمہاسب به آن سوی رود روانه کرد و مقرر داشت که همه‌جا در کنار آب‌اطراق کنند و هوشیارانه از هجوم ترکمانان تیز تک جلو گیرند، خود نیز در دگر سوی بماند و «در محافظت کشتی‌ها که مایه حیات صغیر و کبیر بودند، سعی موافره زیاد از مقدور به ظهور

۱۹۸ - همان کتاب، همانجا.

۱۹۹ - بیان واقع، ص ۶۷-۶۸، عبدالکریم تعداد کشتی‌ها را هزار فروند خوانده است که هر کدام دو تا سه هزار من بار بر می‌داشت.

می آورد و به همین منوال طی منازل نموده ، به چهار جو که مکان بستن پل و جسر مصمم شده بود ، مانند آفت بسی علاج ناگزیر گردید.^{۲۰۰} پس از آن که دوازده هزار تن از قوای ایران باکشته و قایق به آن طرف کرانه آمویه منتقل شدند ، پل محکمی از کشتی‌ها ساخته شد و بقیه نیروها با بار و بنه به سهولت از آن عبور نمودند و آنگاه در طرفین رود ، دژهای نیرومندی به دستور نادر ساخته شد.^{۲۰۱} هنگامیکه ابوالفیض‌خان والی بخارا اطلاع حاصل کرد که نادر و قوایش به کرانه آمو دریا رسیده‌اند ، سخت هر اسنای شد و محمد رحیم بیک آتالیق را از جانب خود به استقبال او فرستاد و پیشنهاد کرد که شهریار ایران به عنوان میهمان به بخارا رود و با او پیمان دوستی منعقد سازد.^{۲۰۲} عبدالکریم می‌نویسد که نادر در پاسخ پیغام ملایم نجوى مانند حکیم ، به بانگه بلند صدا در داده است که تنها به شرط حضور ابوالفیض به پیشگاه خود ، حاضر به برقراری صلح می‌تواند باشد.^{۲۰۳}

در بازگشت حکیم آتالیق و رسانیدن پیام نادر ابوالفیض در صده برا آمد که بخارا را به قصد ملاقات شاهنشاه ایران ترک کند و لیکن «درین وقت جمعی از نواحی میان‌کال وارد و به عرض آن رسانیدند که عساکر آقیلو از نواحی کناره دریای سیر (سیحون) از ولایت خجند و تاشکند و قوقان و اندجان و سمنگان و مرغیلان از سرحد کاشفر از طایفه یوزومین و نایمان و قنقرات

۲۰۰- همان کتاب ، ص ۶۸.

۲۰۱- نادرشاه ص ۲۳۹.

۲۰۲- همان کتاب ، همانجا.

۲۰۳- «به غیر از ملاقات ایشان (ابوفیض) معاودت رایات‌جاه و جلال ما ممکن نیست» : بیان واقع ، ص ۶۹-۶۸ و نیز ر. ک. : عالم‌آراء ، جلد ۲ ، ص ۵۳۶.

و کنه کس و قیات و بیات و ارمند و جفتای و غیر هم که موازی یکصد هزار کس می‌شوند به جهت خونخواهی آدینه قلی دادخواه که در جنگ رضاقلی میرزا به قتل رسیده بود، وارد می‌گردند.^{۲۰۴} پس خان چنگیزی در صدد مقاومت برآمد و مستعد معاربه گردید.

نادر پس از آن که دو روز، بیهوده منتظر حکیم آتالیق گردید، تمہاسب خان جلایر را مأمور ساخت که به حوالی بخارا رود و با «جنگ و گریز و قزاقی بیشتر از لازمه قراولی، وکمتر وظیفه هر اولی دستبردنموده سکان آن حوالی را مشوش سازد».^{۲۰۵}

عبدالکریم که علی القاعده باید از شهود عینی ماجرا باشد موضوع را به همینجا خاتمه یافته می‌داند و از جنگی بزرگ که به شکست اوزبک‌ها و هوادارانشان انجامیده باشد، حرفی نمی‌زند، ولی محمد‌کاظم که تفصیل بیشتری داده، می‌نویسد که قوای ابوالفیض حمله شدیدی را شروع کردند و در ابتدا نیز آنچنان متهمور چنگیدند که هنگامه جداً طولانی شد و زین سبب «دریای غضب صاحبقرانی به تلاطم درآمده با جمعی از ملازمان خاصه و غلامان مخصوص حمله بر سمت پادشاه ترکستان بردند که در همان حمله اول طاقت صدمات صاحبقرانی را نیاورده، روی از معرکه کارزار برگردانیده و...»^{۲۰۶} اما واقعیت این است که ارتش ایران با شلیک توپها و زنبورکها، آشتفتگی و وحشت شدیدی در صفوف دشمن ایجاد کرد و وقتی حمله خشم‌آلوده نادر شروع شد، فرمانده قوای آقیلو گرفتار هراس عجیبی گشت و با

۲۰۴- عالم‌آراء، جلد ۲، ص ۵۲۷.

۲۰۵- بیان واقع، ص ۶۹.

۲۰۶- عالم‌آراء، جلد ۲، ص ۵۳۲.

سپاهیان خود از معرکه نبرد گریخت.^{۲۰۷} ابوالفیض خان هم از میدان رزم (شهر اسلام، در دو فرنگی بخارا؛ عالم آراء، ص ۵۲۷) به بخارا عقب نشینی کرد و به حصار داری پرداخت.^{۲۰۸}

طبعتاً این زمان موقع خوبی بودکه نصایح خیراندیشانی چون حکیم آتالیق، دگر باره مورد اعتمادنا قرار گیرد «اعزه و اکابر بخارا (هم) نظر بر استیلای اینها (ایرانیان) وضعف قلت خود و کثرت دشمنان و تسلط یافتن بر ممالک هندوستان، صلاح و فلاح خود در صلح دیده بندگان ابوالفیض خان را به انواع وعظ و نصیحت بر فروتنی راضی نموده»^{۲۰۹} پیغام اطاعت و انقياد معه تحاویف آن ولایت مصحوب عبدالرحیم پسر حکیم آتالیق مذکور ارسال داشتند.^{۲۱۰} آتالیق زاده و یا به روایت محمد کاظم خود آتالیق (ص ۵۳۴ – ۵۳۵) در مأموریت خود توفیق یافت و ابوالفیض نیز مانند محمد شاه پس از نبرد کرناال، به سراپرده نادری آمد تا طوق بندگی را برگردان نمهد.

عبدالکریم که اصح روایات را به قلم آورده، می‌نویسد که نادر در هنگام ورود ابوالفیض، مجلس عیش مفصلی آراسته و به رضاقلی میرزا و علیقلی خان هم برخلاف معمول اذن نشستن داده است تا در حین ورود والی بخارا، لوازم احترام به جای آورند

۲۰۷ - نادرشاه، ص ۴۴۰.

۲۰۸ - عالم آراء، جلد ۲، ص ۵۳۳.

۲۰۹ - اینها ظاهراً همان مردمی باید باشند که اندکی پیشتر به والی بخارا می‌گفتند که «اطاعت و انقياد به نادر دوران از عقل و اندیشه دور است از ایام القديم الی حال ممالک ایران در حوزه تصرف پادشاهان ترکستان بوده و نادر دوران تا حال که مجادله کرده با جمعی رومی و هندوستانی رد و بدل کرده ... و طعن نیزه د شمشیر مبارزان نامی را ندیده ...» : همان کتاب، ص ۵۲۷.

۲۱۰ - بیان واقع ن ص ۶۹.

و باز به «سرداران عظیم الشأن مثل مصطفی خان بکزاده^{۲۱۱} و تمہاسب خان چلاین و محمدحسین خان قاجار و محمد تقی خان شیرازی و لطفعلی خان افشار و امام ویردی خان و غیره امر شد که لباس فاخر پوشیده به دستور قدیم ایستاده شوند. حاصل این که جناب والی توران، حیران و پریشان از کرده پشمیمان و از ناکرده در ارمان^{۲۱۲} در مکانی که امرای دیگر از سپاهیان پیاده میشدند، از اسب فرود آمده به اتفاق تمہاسب خان چلاین متوجه خیمه سلطان گردید و رضاقلی میرزا پسر بزرگ سلطان و علیقلی خان برادر زاده که اجازت نشستن یافته بودند، لوازم تعظیم به جا آورده بودند و نادرشاه فقط به جواب سلام اکتفا کرده، از جای خود حرکت نکرد، اما بد کرد!»^{۲۱۳}

نادر پس از تنظیم امور بخارا، در صدد تنبیه ایلبارس، خان یاغی خوارزم بوده — که بی حسابی های مکرر از وی صادر شده بوده — که چاپاران کابل فرامی رساند و از اغتشاشاتی که جماعات افغان و بلوج در آن نواحی برپا کرده اند، آگاهش می دارند. با این که محمد کاظم این واقعه را پیش از تسخیر بخارا و گذشتن نادر^{۲۱۴} از رود آمویه دانسته،^{۲۱۵} ولی عبدالکریم^{۲۱۶} و میرزا مهدی که هردو در حین انجام امر در حضور نادر بوده اند، حکایت می کنند

۲۱۱— ظاهرآ فرزند عبدالباقي خان زنکنه است که مورد تکریم و بزرگداشت نادر بوده است.

۲۱۲— محتملاً «امان» در ستتر باشد.

۲۱۳— بیان واقع، ص ۷۰-۷۱، معلوم است که نادر می خواسته به جبران رجزخوانیهای سابق نواده چنگیزآنسان که باید ضعف و کهتری او را نشان دهد.

۲۱۴— عالم آراء، جلد ۲، ص ۵۲۳.

۲۱۵— بیان واقع، ص ۷۶.

۲۱۶— جهانگشا، ص ۲۷۳.

که پس از تسلیم ابوالفيض عملی شده است و شاه، در این موقع، تهماسب قلی خان جلایر را که «چاکر قدیم الخدمت این دولت ابد پیوند بود به سرداری تعیین و زمام اختیار ممالک سمت شمالی آب اتك را از حد تهتها و سند و پشاور الى تبت که از هندوستان وضع و به این دولت خداداد منتقل گشته بود ، به او تفویض و جمعی از بیگلریگیان و حکام و فوجی از غازیان بهرام انتقام را با او مأمور ساخته، روانه فرمودند که از راه حصار رفت، قشون ترکمانیه و اوزبکیه حصار و قبادیان را که هریک از سرکردگان آن طایفه متعمده انجام آن شده بودند، ملازم کرده، روانه خراسان و از آنجا عازم مقصد گشته، به تنبیه سرکشان آن نواحی پردازند. و به صوبه داران کابل و سند و حکام آن ولايت فرامین مطاعه صادر شد که به دستور سابق در شغل خود مستقر بوده ، تابع امر و نهی سردار باشند و مقرر شد که زکریا خان صوبه دار لاهور و ملتان از آن طرف آب اتك و سردار مزبور از این طرف با هم رسم اعانت و طریق مرافت مسلوک داشته ، آنچه متضمن خیریت دولتین باشد به عمل آورند.»^{۲۱۷} محمد کاظم می‌نویسد که چون نادر رسیدگی به امور ثروتمندترین استان‌های کشور خویش را حائز نهایت اهمیت می‌دانست و سرکوبی مخالفان آن سامان و گرفتن باج و خراج ممالک محروسه هندوستان را فوق العاده معتبر می‌شمرد، لذا «شخصی که قابل این امر عظیم دانست معتمد العشاير و القبایل و زبدۀ خوانین کرام و وکیل حضرت صاحبقران، تهماسب خان جلایر» بود^{۲۱۸} که به همراه حسن خان بیات نیشا بوری روانه مقصد نمود. موقعیت تهماسب به عنوان فرمانروا و صاحب اختیار مالیات

۲۱۷- جهانگشا ، ص ۲۷۳-۲۷۴ .

۲۱۸- عالم آراء ، جلد ۲ ، ص ۵۲۴ .

و وجوهات و غازیان کل ممالک هندوستان » و از آن حسن خان « سرداری آن ولایت » بود، باضافه که مهدی خان مشهدی زنبورکچی باشی هم به توپچی باشی گری کابل و دیگر بلاد مورد بحث انتخاب شده و دوازده هزار نفر از سپاهیان ایرانی هم تحت اطاعت سردار جلایر در آمده بود . مؤلف می افزاید که تأکیدات نادر متوجه این معنی بوده است که سردار جلایر پس از ورود به کابل سر رشته فرمانروائی و اداره امور نواحی ماخوذه از هند را تا سر حد لاهور در اختیار بگیرد و مالیات و عوارض وصولی را منظماً به دربار ارسال بدارد و البته که اگر دشمنی از سوئی قد علم کند ، به فوریت در قلع وقمع او اقدام نماید . » و رقم علیعده نیز مقرر فرمود که به عهده وکیل الدوله خود قلمی نمودند که هرگاه عساکر قندهار و بلوچستان و غرجستان و هزاره و کل اویماق و شهر نیمروز را نیز خواسته باشد ، بدون توقف باید عازم خدمت تمہاسب خان گردند و [بدين طریق] سر رشته آن دیار را حسب الواقع مضبوط ساخته ، در ساعت سعد مرخص و عازم کابل گردیدند .^{۲۱۹}

این شاید آخرین و مهمترین مأموریت خان جلایر است که به تقریب از رجب ۱۱۵۳ - ۱۷۴۰ تا پایان عمر او و لینعمت نامدارش به دراز اکشید . نادر با این انتصاب ، خاطر خود را

^{۲۱۹} - همان کتاب ، ص ۵۲۵ - ۵۲۴ ، با این که دقیقاً نمی توان حدود مسئولیتهاي تمہاسب و حسن خان بیان را مشخص کرد ، بنظر می رسد که دومی مرتبه یک نوع نیابت نظامی را نسبت به نخستین داشته است و این هم از اسرار انتصابات نادری است که با وجود همه اطمینانها ، به نوعی اشخاص را مراقب هم قرار میداده است . گرچه که خود محمد کاظم بعداً می افزاید که حسن خان پیش از تمہاسب عزیمت کرده و در واقع نوشته های اولی خود را اصلاح می کند ، چنانکه بیاید .

از مزاحت‌های گاه و بیگاه منطقه جنوب شرقی و شرق ایران که هم سرزمین دلاوران و آزاد مردان بی‌باق بود و هم به نسبت دیگر مناطق جنگ زده و بلا دیدهٔ مملکت، آبادتر و معمورتر، آسوده ساخت و تاپایان کار خود نیز تشویشی از این مناطق به دل نداشت. عبدالکریم که بواسطهٔ ذینفع بودن در مسئلهٔ این انتساب و محتملاً نازاضی ماندن از تسعیر و تصرف مناطقی از هند بدست عمال نادری، نظر خوشی در باب تمہاسب نداشته است، به همان شیوه سخن می‌گوید که در آغاز زندگی سپهسالار ارتش ایران گذشت و در حقیقت خود را از توجه به عواقب مسئولیت‌هائی که از جهت انجام فرامین نادری بر عهدهٔ خان بوده، مبرا داشته است.^{۲۰} چون کمتر تردید می‌توان داشت که نادر غالباً از رفتار کلیه عمال خویش در مناطق مختلف کشور آگاهی داشته است و هیچکس را با هر مرتبه از وصیمیت و فدایکاری که داشته حد آن نبوده است که جز در چهارچوب مشخص شده اختیارات و وظایف وی، اقدامی رود و یا به فرض انجام امری ضروری و عنداقتضاء، از گزارش‌کماهی به شخص شاه طفره ورزد. و اما تنها کسی که شرح این مأموریت طولانی را دقیقاً نوشته، محمد کاظم است که قطعاً بواسطهٔ داشتن منابع اطلاعاتی کافی و از جمله سربازانی که در معیت خان بزرگ بوده‌اند، به انجام مهم توفیق یافته است. هم او ضمن آوردن ایيات حماسه گونه‌ای که از خصوصیات تاریخ نگاران است و در آن بر سیل قدما، اشاراتی به گذران بودن جهان هستی و بی‌اعتباری دست آورده‌ای

۲۰- بیان واقع، ص ۷۶.

انسانی نهفته ،^{۲۲۱} می‌افزايد که عامل اساسی ایجاد بلوا و اغتشاش در صفحات کابل ، وجود عاشق خان غلزاری بوده است که پیشترها ، سمت بلدیت نادر و ارتش او را در هجوم به هند بر عهده داشته و در حین بازگشت ، از اردو گریخته و بعی اختیار کرده است . فرستادگان اولیه نادر که حسن خان بیات نیشابوری و رضاقلی خان بوده‌اند — وظاهمرا در فاصله عبور از بلخ و تسخیر بخارا برای تصدی این مأموریت راهی شده‌اند — توان قلع ریشه فساد را بتمام ، در خود نمیدیده اند و لابد که تقاضای اعزام نیروهای بیشتر و سرداری کافی‌تر کرده‌اند .^{۲۲۲}

تهماسب که به همراهی فتحعلی خان کیانی سردار سیستان به کابل رسیده بود ، در آغاز رسولانی چند به نزد عاشق خان اعزام می‌دارد تا مگر او را بادلالت‌ها برس عقل آورد و از طرفی نیز وقت بگذراند تا زمستان سرد بگذرد و موقع مناسب را برای حمله به مناطق کوهستانی و کمین‌گاههای سخت و صعب‌العبور ایادی وی بدست آورد . پس چون یاغی را با لطائف العیل سازگار ندید ، با شانزده هزار نفر از دلاوران ارتش ایران و دو هزار نفر از عساکر محلی و بومی عازم سرکوبی وی گردید . مستقر عاشق در اوج ارتفاعاتی بود که به کوه سفید شهرت یافته بود و جز به مدد راهنمایان محلی دستیابی به او و همراهیانش امکان پذیر نبود . محمد‌کاظم می‌نویسد که آشنایان به وضع محل به تهماسب اشارت کرده‌اند که « طایر و هم هیچ بلند پروازی در هیچ

دو بیتی ادا کن ز مردان کار
گهی نادر آرد ز بار گران
ژکابل زمین وصف تهماسب خان

۲۲۱ - بیا ساقی از گردش روزگار
گهی نامرادت کند در جهان
بیاگوش کن شرح بست جهان
عالما راء جلد ۳ ، ص ۲۱۹ .

۲۲۲ - همان کتاب ، ص ۲۰ .

عهد واوان در هوای عبور این مکان پر و بال نگشوده و عنقای عزم هیچ گردن فرازی به قله کوه آن فلك شکوه آهنگ صعود ننموده .^{۲۲۲}

می توان باور داشت که مراکز زیستی این کوه نشینان در اوج ارتفاعات بوده و حصول بدانها هم جز به مدد راهنمائی اعوان محلی امکان پذیر نمی شده است . تعbirات محمد کاظم نیز مؤید این معنی است که نظر خان نامی از بنی اعمام عاشق مذکور ، خان جلایر را همراهی می کرده و پس از کشته شدن یاغی ، جای وی را گرفته است .^{۲۲۳} پس از این فتح ، سردار عازم گندمک می شود تا مقرب خان حاکم خیبر را که پس از عزیمت نادر ، حالت خود مختاری یافته بود ، بر سر عقل آورد . ولی مقرب خان به مجرد ورود نیروهای ایرانی ، خود سر عبودیت پیش می آورد و «در دم [با] آذوقه فراوان و ارمغان بی پایان با سران سپاه و رنگ (محتملاً اور نگ) خان ولد خود عازم حضور ساطع النور گردید . بعد از ورود بدان حدود سردار والا شان لوازم مراعات و مهر بانی در باره آن و باقی سرکردگان به عمل آورد .^{۲۲۴}

معلوم است که در این ایام هنوز در خشش برق شمشیر های ارتش نادری از خاطرها نرفته بوده و دشمن شکنی و قدرت تصمیم و شدت عمل او در برابر خاطلیان ، زبانزده مردم هر دیار بوده است که مبارزه با نیروهای پرتاقت و مصمم کشور را امری بی فایده می دیده اند و تسليم و تمکین را بهترین شیوه سلامت یابی

۲۲۲- همان کتاب ، ص

۲۲۳- همان کتاب ، ص ۲۲۴ : « حکومت آن دیار را در کف کفايت

نظرخان مذکور نهادند .»

۲۲۴- همان کتاب ، ص

می‌دانسته‌اند. بخصوص که تمپماسب خود سپاه‌سالار چنان لشکر ظفر قرینی بوده و به حق دست پروردی شایسته و پیروی صدیق برای انجام نهمت‌های اساسی آقای خود محسوب می‌شده است. در این هنگام فرستادگان نادر فرا می‌رسند و فرمان شاهنشاه ایران را که بدین مضمون صادر شده بوده به اطلاع وی می‌رسانند: «چون معروض شده بود که در حدود کابل و پیشاور بعضی از افغانه آنجا قدم از جاده صواب بیرون گذاشته‌اند. چون آن والاشان اخلاص آئین از جمله چاکران و جان فشانان قدیم این دولت ابد پیوند می‌باشد به سرداری تعیین^{۲۲۶} و زمام اختیار ممالک شمالی از آب اتك را از حد تمپمه^{۲۲۷} و سند و پیشاور الی تبت که از هندوستان وضع و به این دولت خداداد منتقل گشته بود، به او تفویض و جمعی از بیگلر بیگیان و حکام عالی مقام و غازیان بهرام انقام را با او مأمور ساخته و روانه فرمودیم که عازم مقصد گشته، به تنبیه سرکشان آن نواحی پردازد و هرگاه پادشاه والا جایگاه افتخار سلاطین جهان محمد شاه فرمانفرمای ممالک هندوستان خدمتی رجوع نمایند، بدون توقف در خدمات آن به جان‌کوشیده حسن خدمت خود را ظاهر و لایح گرداند و به صوبه‌داران کابل و سند و حکام آن ولایات^{۲۲۸} فرامین مطاعه صادر شد که به دستور سابق در شغل خود مستقر بوده، تابع امر و نهی سردار باشند.»^{۲۲۹} اگر چنانچه محمد‌کاظم این بخش از مطالب را از جهانگشا و دستورهای نادری به خان جلایر در هنگام عزیمت او به صوب

۲۲۶- متن: «تعیین».

۲۲۷- متن: «تنها».

۲۲۸- متن: «ولایت»

۲۲۴-۲۲۵- همان کتاب، ص

مقصد از بخارا ، نگرفته باشد ، می‌توان استنباط کرد که نادر تأکید صریحی بر ابقاء تمثیل در منطقه و نفاذ فرامین و اختیارات وی در قلمرو حکومتش داشته است و باز رقم دیگری به عهده زکریاخان صوبه دارلاهور و ملتان صادر فرموده که از آن سوی اتك «رسم اعانت و طریق موافقت مسلوک داشته ، آنچه متضمن خیریت دولتین باشد ، به عمل آورد .»^{۲۲۰}

این که مناطق پهناور ایران شرقی و جنوب خاوری بواسطه دورماندن از مرکز حکومتی ، کوهستانی بودن محیط و تجمع مردمی از گروه های مختلف آزاد سر و جنگجو ، همواره مستعد آشوب و طغیان بوده ، معزز است و اوامر نادری و اقدامات تمثیل نماینده آن است که حقیقاً نیروهای همیشه بیدار و سخت کوشی می‌باید در منطقه حضور می‌داشته است . براین جمله باید وجود هندوستان زرخیز و گاه گاه بی‌صاحب را نیز افزود که دندان طمع همسایگان حریص خود را تیز می‌داشته و جماعتی از مردم تهیید است و تنک مایه را مستعد هجوم و غارت و اغتشاش زائی می‌گردانیده است . چون تمثیل نیز پس از اصفاء تعلیمات نادری بی‌درنگ عازم سرکوبی محمد علی خان یوسف زائی شده و در صدد برآمده است که دستهای تطاول این خان یغماً پیشه را از سر مردم پیشاور کوتاه کند .^{۲۲۱} تمثیل پس از ملاقات با ناصرخان در پیشاور ، مهدی خان توپچی باشی را مأمور ساختن جسری در محل نوشهر بر روی روداتک می‌سازد و این مهم به دستیاری عمله هندی و ایرانی انجام می‌پذیرد و قوای ایران برای سرکوبی محمد علی موصوف از آب می‌گذرد . در خلال راه نامه‌ای نیز

۲۲۰ همان کتاب، ص ۲۲۵

۲۲۱ - همان کتاب، ص ۲۲۵-۲۲۶

مصحوب فرستادگان خود می‌دارد تا طوایف سرکش را به اطاعت وادر کند ولی محمدعلی در صدد مقاومت برآمد و «در عرض دو سه یوم، به قدر چهل هزار نفر فراهم آورد و به استقبال لشگر قزلباش عازم گردید.»^{۲۲۲}

در این جنگ و موارد مشابه آن. صرفنظر از کارداشی و کنایت سردار جلایر، سلیح مجہز ارتضاعزامی ایران و بخصوص توپ‌های جنگی آنان بود که کارها را فیصله می‌داد و قوای تربیت ندیده و بی‌انتظام خصم را به شکست می‌کشانید. محمد کاظم داستان مبارزه‌های طولانی با محمد علی خان را در نواحی شیردره به تفصیل بیان می‌کند و از موقع مطلوب حریف که آشنائی کافی به گذرگاه‌های جنگی و کوهستانها داشته، به اشباع سخن‌می‌گوید. گاه نیز به تقریر او، تماس‌نگرانی از نشان دادن رشادت‌های فوق العاده بوده، تا هم روحیه نیروهای خودی را برقرار نگهداشد و هم از مکیدت‌های عدو که حتی توanstه بود «جمعی تنگ»— حوصلگان رنگ خان خیبری و پیشاوری^{۲۲۳} را به صفوف خود جلب کند، جلوگیری ورزد. این هم طبیعی بمنظور می‌رسد که سرداران محلی به مجرد احساس ضعف در بشره مبارزان ایرانی در صدد تغییر جهت برآیند ولی همین که سردار و اعوان دلیر او چون حسن خان بیات نیشابوری و مظفرخان بیات و دیگران از نیات آنها آگاهی می‌یافتدند، نامداران خراسانی را به درون جمادات آنها رخنه می‌دادند و عملًا فرست احتلال و خیانت را از میان می‌بردند.^{۲۲۴}

۲۲۲- همان کتاب، ص ۲۲۸

۲۲۳- همان کتاب، ص ۲۳۱-۲۳۲

۲۳۱-۲۳۲- همان کتاب، ص ۲۳۱

این امر و پیشامدهای نظایر آن در تمامی دوران حکومتی نادر، می‌رساند که در همه سالات عمر سلسله افشاریه و قائد نامدار آن، در اکناف کشور شاهنشاهی، تکیه بر عناصر اصیل ایرانی و یخصوص جماعات خراسانی آن بوده است که نادر از میانشان برخاسته و بالطبع حمایتش را برخود فرض می‌دانسته‌اند.^{۲۲۵} باری مورخ ما حکایت می‌کند که تماسب با احتیاط بسیار عمل می‌کرده و در همه حال حزم شایسته را باعزم متین توأم می‌نموده است. به اقتقای نادر، هر جاهم که سوء تدبیری مشاهده می‌فرموده، بی‌درنگ تنبیه را جایز می‌شمرده و کسانی چون رنگخان خیبری و شیرخان کابلی و محبخان نیشاپوری را که از عظمای لشگر هند در رکاب وی بوده‌اند «به جهت بی‌اندامی و سستی که در هنگام مجادله، از ایشان به عمل آماده بود، محبوس و برخی [را] که خلاف و نفاق دامنگیر ایشان گشته، در آن روز چشم از حقوق نمک شهنشاهی پوشیده بودند، تدبیر ایشان موافق نیفتاده، گرفتار تیغ سیاست و رسوای ملامت گردیدند و چند یومی دیگر، به التماس سردارخان حاکم چهار یک کار، از سر تقصیرات و جرائم سرکردگان مذکور در گذشته، به منصب اول خود سرافراز گردیدند.»^{۲۲۶}

همین مؤلف اضافه می‌کند که تماسب چند روز دیگر در همان ناحیه بونه است تا به میزان حوصله و تحمل و نیز کیفیت احساسات نفاق‌آمیز و یا وفاق‌آفرین و جلادت و شجاعت یا رذالت و سخافت هرکدام پی‌برد و در واقع خود را برای پیشامدهای

۲۳۵ - ر. ک . حوادث

اواخر عمر نادر و قیام‌های متعددی که در هر گوشه از کشور و بویژه صفحات جنوبی و شرقی بوقوع پیوسته است: نادرشاه، ص ۳۲۴-۳۱۹

دشواری که در پی بوده آماده بگرداند .^{۲۳۶}

در اینجا شیوه جنگ سردار که هجوم و حمله مستقیم بوده ، اندکی تغییر می کند و به صورت غافلگیری و شبیخون بر خصمی که عدت کافی داشته و از شجاعت و افی نیز برخوردار بوده ، به اضافه که بر معاپردسترسی دقیقترا داشته ، در می آید و محمد کاظم می نویسد که در طی چنین یورش هائی گروه های بسیار از گردنه کشان یوسف زائی از پا درآمده اند و تمہاسب خواه به جهت ایجاد رعب در دل آنها و خواه از سرانجام گیری و فرو باریدن باران سخط خود برسر عدوان ، دستور قتل جمع کشیری از ذکور اسیر را صادر کرده است .^{۲۳۷} با این همه ، آشکار است که تا تسلیم و یا گرفتار نشدن محمد علی خان رئیس طوایف یاغی ، غائله پایان نیافته بوده است و چون تا دهم ربیع سال ۱۱۵۲ نیز کاری از پیش نرفته ، تمہاسب نامه رجز مانندی به محمد علی نوشته واز وی خواسته است که «حقوق نمک و خدمتگزاری ایل و طوایف ، خود را برخود حلال سازند »^{۲۳۸} و برای تعیین تکلیف نهائی جنگ ، به معركه پاگذارند . در همین وقت ، چون نادر از مضمون نامه ها و گزارش های جنگی سردار خود دریافت که شدت عرصه های نبرد بیش از حد انتظار است ، با وجود گرفتاری هائی که در داغستان زی خود و ارتش عظیمش فراهم ساخته بود ، امیر اصلاح خان افشار پسر عمه خویش را با دو هزار تن از دلاوران آذر با یجانی جهت مساعدت تمہاسب اعزام

۲۳۶ - همان کتاب ، ص ۲۲۴

۲۳۷ - همان کتاب ، ص ۲۲۴-۲۲۵

۲۳۸ - همان کتاب ، ص ۲۲۶

دارد .^{۲۳۹} این نیروها وقتی وارد می‌شوند که سردار به پیشاور بازگشته بوده و فرصتی برای ارزیابی موقع نظامی خود یافته است . تهماسب و اصلاح نامه‌های مجددی برای سرکشان محلی ارسال می‌دارند و از سرتدبیر در صدد استعمالت یاغیان برمی‌آیند ولی به حکایت استعداد جنگی و وضع مستحکم طبیعی کوہستانیان، دعوت مزبور اجابت نمی‌شود و لابد جنگ در مناطق کوهنهات و پرنات آغاز می‌گردد . چنین برمی‌آید که قلاع برافراشته در ارتفاعات، مستقر و مأوای این طوائف جنگجو بوده و هر کدام به اعانت عده‌ای از کسان و نزدیکان اتکاء داشته‌اند . به قراری که محمد کاظم می‌نویسد ، اینها حتی در هنگام عزیمت نادر نیز از پیشگاه ارتش متوجه و شدید العمل وی گریخته‌اند و بزعغم خود از تمکین به چاکران کوچک درگاه نادری سخت‌ابا می‌ورزیده‌اند.^{۲۴۰}

این مبارزها چه در جانب ایران و به اصطلاح این سوی آب اتک و چه در سمت هندوستان یا آن سوی رودخانه مزبور در تمامی مدت فرمانفرمانی تهماسب ، بیش و کم ادامه داشته و صفحاتی بسیار از کتاب محمد کاظم را نیز که تنها راوی این روایات شناخته شده ، در برگرفته است.^{۲۴۱} با این که مورخ منابع اطلاعاتی خود را روشن نکرده و توضیحی در باب مأخذ خبری کتاب نداده است ، باز می‌توان متوجه بود که همشهریان جنگجوی خراسانی او که در رکاب سردار جلایر بوده و همه‌جا در شدت و رخاباخان موصوف همکاری ورزیده‌اند از عمدۀ گویندگان حوادث هستند . در خلال توضیحات تفصیلی وی ، جای جای مطالب بعد و

۲۳۹- همان کتاب ، ص ۲۳۷

۲۴۰- همان کتاب ص ۲۴۰-۲۴۸

۲۴۱- همان کتاب - ص ۲۶۱-۲۴۰

پکری دیده می‌شود که در خور نهایت اعتنایست، از جمله رسیدن چاپاران نادری در حوالی سال ۱۱۵۴ به نزد تماسب است که دستور داده بوده است تا آقا شیر تایمنی را بدلیل مواضعه درقتل نادر و تحریک نیکقدم غلام سابق او معدوم نمایند و چون تماسب و امیراصلان هر دو به مجاهدات صمیمانه این مرد دلیر در جنگهای متعدد، نیک ملتفت بوده‌اند، صلاح کار خویش را نمی‌دانسته‌اند. چه سرپیچی از فرمان نادر را ناممکن می‌داند و اجرای آن را نیز سخت متuder و خلاف مرwt و مردانگی، تا آن که آقا شیر خود در حمله به یکی از قلاع اطراف اتک‌کشته می‌شود و طبیعتاً بروز فاجعه متوقف می‌گردد.^{۲۴۲} این مطلب نظر برخی از محققان را بر بی‌گناهی رضاقلی میرزا و اسنادات نابجایی که در توطئه تیراندازی مازندران علیه نادر به وی شده تأیید می‌کند و به طریق جایی برای فحص و تأمل بیشتر باقی می‌گذارد.^{۲۴۳}

موضوع اساسی دیگر طرز عمل امیراصلان‌خان است که بدلیل انتساب به دودمان نادری، خود را برتر و والاتر از حدود بازخواست می‌شمرد و به تعبیر محمد‌کاظم «بنا را بر بی‌حسابی گذاشته و مبلغ‌کلی از رعایا و برایا بازیافت و با سردار نیز در مقام خصومت اوقات بسر می‌برد[۵]». پس تماسب ناگزیر مراتب را به خدمت نادر عرصه داشته بود و حالی که حسن‌خان

۲۴۲- همان کتاب، ص ۲۴۲-۱۴۱

۲۴۳- نادرشاه، ص ۲۶۷-۲۶۳

۲۴۴- عالم‌آرا، جلد ۳، ص ۲۶۰

بیات نیشابوری از پیشگاه شاه باز می‌گشته، فرمانی با خودآورده است که «صورت بی‌حسابی و دخل و تصرف آن را ابواب آن نموده و به عنوان چاپاری روانه درگاه ساختند و در حین حضور شصت هزار تومان ابواب خود را مهمسازی [کرد] .»^{۲۴۵}

بطوری که از گزارش‌های مورخ مردمی برمن آید، قوای تهماسب در تمامی مناطق شمالی آب اتک فعالیت‌های عدو مالی داشته و شکار پور و داود پوتره را نیز که در سمت هند بوده تا حوالی کشمیر به زیر فرمان درآورده است. در اینجا چون محمدشاه از وجود سردار و اقدامات قاطع او به هراس اندر افتاده و يحتمل که با حضور نیروهای رزم‌نده ایرانی، نفاذ اوامر خود را در معرض تهدید می‌نگریسته است، نامه‌ای به مضمون زیر ارسال می‌دارد که: «تهماسب‌خان سردار و امیراصلان خان افشار و حسن‌خان بیات و غیره ایشان از خوانین عظیم الشأن نواحی کابل و اود و اتک بدایید که در این وقت سردار افغان یوسف زه به عرض همایيون رسانید که جهت بی‌اندامی که از آن در این نواحی وقوع پیوسته، سرداران به دفع [و] رفع آن کم همت بر میان بسته‌اند ... نظر به ترحم احوال ضعفا، تقصیرات آن را به عفو مقرون داشتیم و به حکومت دیبار و محال خود آن به نهیج سابق سرافراز ساختیم. بهبیچوجه مزاحم آن نگشته، مراجعت به کابل نمایند.»^{۲۴۶}

این حکم البته برای تهماسب و اطرافیان وی واجب‌الاذعان

۲۴۵ - همان کتاب، همان‌جا، شرح زندگی این شخص بیاید.

۲۴۶ - همان کتاب، ص ۲۶۰

بوده است، چنان‌که اشارت رفت نادر از آغاز به امرای خود توصیه کرده بود که بهیج روی از فرمان شاه هند سر نپیچند، به اضافه که محمد شاه خود وظیفه اخلاص و خضوع را فراموش نمی‌کرده و همه ساله به تقدیم هدایا و تحف کافی مباردت می‌جسته است.^{۲۴۶} می‌توان باور داشت که سرحدات هند، پس از روزگاران دراز نامنی، آرامشی به خود دیده و جز در بخش‌های شرقی و جنوبي و جنوب غربی آن که اندک اندک مهاجمان فرنگی و سوداگران مال و جان آن را به خود می‌دیده، با طاغیان و غارتگران عمدت‌ای روبرو نبوده است. اقتدار تمہاسب نیز در این صفحات تا پایان کار نادر به طول انجامید و همواره، حتی در حضور نادر هم به لقب «فرماننفرمای کابل و بلاد هند» سرافرازی داشت، و این بطور محقق سوای عنوان بر جسته و کیل‌الدوله‌ایست که به شایستگی و کفایت، بر او تعلق گرفته بود و از آغاز درخشنود قدرت نادری تا زوال آن، نام بلندش را همراهی می‌کرد. محمد‌کاظم هم در تکمله بحث اردوکشی‌های سردار رشید ایرانی می‌افزاید که «در آن اوان تمہاسب‌خان سردار در رتق و فتق مهامات کابل و رود اتك صاحب اختیار و فرمانروا بود و هرگاه احتمی به چهت تنبیه او تعیین می‌نمود که قطع النسل می‌کرد»^{۲۴۷} و در آن عهد و اوان از شاه

۲۴۶- میرزا مهدی می‌نویسد که در بازگشت نادر از هند توافقنامه درستند، وقتی فرستاده محمد‌شاه «باتحف و هدایای مرغوب وارد اردوگاه جهان‌بنای گشته» نادرهم «دویست بار شتر خربزه بلخ به چهت سرکار پادشاه والاچه هندوستان ارسال» داشته است. جهانگشا، چاپ ۱۲۹۶، ص ۱۹۵.

۲۴۷- مؤلف تاریخ نادرشاهی در ذکر حوادث سال‌های ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸



جهان آباد الی کابل و از کابل الی دمیرقاپی دربند و بغداد که انتهای ایران است و از سمت ترکستان الی کناره دریای سیر (سیحون) واژ سمت خوارزم الی ینگی قلعه هشدرخان فرنگ، همگی در مهد امن و امان آسوده و مرفه الحال در پناه دولت لایزال صاحبقران به فراغت روزگار بسر می بردند، [چنان] که هرگاه شخصی ضعیف اعمی، طبقی جواهر برس خود گذاشته، از هندوستان به ایران و از ایران به ترکستان و از ترکستان به فرنگ و از فرنگ به روم می رفت، [طوری بود] که احدی را قدرت و یارای آن نبود که مزاحم دیناری و حبه [ای] شود.^{۲۴۹}

و در تأثید این سخنان شواهدی عینی از زندگی منتبی نقل می کند که چنین مسیرهای درازی را پیموده و به شخصه دیده است که « هرگاه بیوهزنی طبقی جواهر در عرض راه داشته و خوابیده باشد، که احدی را قادر نگاه کردن نیست ». ^{۲۵۰} متأسفانه باید گفت که این ضوابط محکم و درست چندان بطول نینجامید که پابه پای برشتن دولت و اقبال نادری، سعادت و فرهی نیز از

می تویست که : در کابل تماسی خان جلایر که امیرالامرای لشکر شاهنشاه نصرت دستگاه است، با فوج عمدۀ نشسته، هر طرف گردشکنی سرخودسری از گریبان بیباکی برآورده ، می خواهد که دست و پائی بجنباند، به مجرد اطلاع، خان جلایر به سرشکنی او از کابل خود را به سر وقت اومی رساند و به نوعی آن سرکش را بی دست و با می سازد که دیگر سرتaban قوی دست را پا بر جا بودن مافوق دسترس می گردد و اکثر اوقات در گردش، جهت تنسيق و تنظيم بلاد می باشد.»: ص ۲۵۳

۲۴۹ - عالم آرا ، جلد ۳ ، ص - ۲۶۱

۲۵۰ - همان کتاب ، همان صفحه

اقلیم بلاکشیده ایران رخت بربست و همانطور که ظلم و جور نادری شدت می‌گرفت بر اغتشاش‌ها و ناامنی‌های مملکتی نیز اضافه می‌شد تا آنجا که دیگر کسی برخود ایمنی نمی‌دید و نه از دست غیر، که از فشار خودی، به جان آمدند، و شد آنچه که نباید بشود! باری، در خلال این سنت‌الملک انگلیز که چهار سال آخر عمر شاه نادر را به خود اختصاص داد، دیگر از تمہاسب نیز خبر چندانی نیست جز این‌که باور داشته باشیم اعتماد شاهنشاه را از هرجهت به خود جلب نموده و یا شایستگی‌های مناسب آن روز، حوزه پهناور فرمانروائیش را باکفایت اداره می‌کرده است.

آنگاه نزدیکی‌های پایان این دوره آشوب و اختناق است که می‌بینیم نادر ابتدا علیقلی‌خان برادرزاده خودرا به سیستان می‌فرستد تا طفیان فتحعلی‌خان کیانی را سرکوب کند^{۲۵۱} و چون متعاقباً می‌شنود که علیقلی طریق نیرنگ در پیش گرفته و با مخالفان وی کنار آمده است، تمہاسب‌قلی‌خان را که به خدمت احضار کرده بود^{۲۵۲} برای تنبیه برادرزاده به سیستان اعزام می‌دارد، نادر که در این اوقات بیکباره زمام عقل را از کف رها کرده و به تقریر میرزا مهدی، حرکاتش از نظم طبیعی افتاده بوده است^{۲۵۳} مقارن آن

251— Lockhart, Nadir Shah, London. 1938, P. 260.

252— زمان این احضار مشخص نیست محمد کاظم اورا در همین هنگام به عنوان: «وکیل‌الدوله و فرمانفرما مملکت هندوستان می‌نامد.»: عالم‌آرا، جلد ۳، ص ۴۹۷

253— جهانگشا، چاپ ۱۲۹۲، ص ۲۲۵

254— همان کتاب، همان صفحه

احوال دستور می‌دهد که صدالف (هر الف معادل یک لک روپیه هند و پنجهزار تومان ایران بوده است) به نام علیقلی‌خان و پنجاه الف (معادل پنجاه هزار دینار نادری) به اسم تهماسب رقم زنند و متعاقباً محاسبان تیزچنگ را برای وصول وجهه مورد درخواست گسیل دارند.^{۲۵۵}

در اینجا گویا سوء‌ظن نادر قوت بسیار می‌گیرد که حتی نسبت به وفادارترین و صمیمی‌ترین خدمتگزاران خویش تیز در تردید می‌افتد و فرمانی دائئر برقتل او برای علیقلی‌خان می‌فرستد. نادر این سیاست را در موارد متعددی به کار آورده و کوشیده است تا دو نفر از مخالفان خیالی خود یا سرجنبانان را مدعی یکدیگر قرار دهد و هر یک را عنداقتضاء به دست دیگری از میان بردارد (برای مثال داستان محمد تقی‌خان بیگلر بیگی فارس و محمدحسین‌خان افشار؛ عالم آراء جلد ۳، ص ۶۰-۶۲) و جالب اینست که بدگمانی‌ها و مواظبت‌های هردو خصم در چنین موارد، به افسای قضیه توطئه می‌انجامیده و بین آن دو، وحدتی علیه صادرکننده دستورهای مرگ ایجاد می‌کرده است.^{۲۵۶} با این همه تهماسب هرگز خودرا در مرحله‌ای نمی‌دید که علیه ولينعمت تاجدار خویش قیام‌کند و با وجود همه خدماتی که انتظارش را می‌کشید، اقدامی ناسزا به عمل آورد. محمد‌کاظم می‌نویسد که

۲۵۵- رضی‌الدین تغرسی: زندگانی نادرشاه، نسخه خطی کتابخانه موزه

بریتانیا، به شماره Add. 65. 87 برگ ۲۰۷-۲۰۸.

256— Nadir Shah, PP. 260—265.

با وجود بالاگرفتن کار علیقلی‌خان و پیوستن عده بسیاری از مخالفان نادری به او، تماسی و کیل‌الدوله که «تربیت یافته اجاق سپهر رواق صاحبقرانی و نظر یافته حضرت ظل‌الهی بود و در رتبه و شان خودرا از اهالی ایران و اقوام حضرت صاحبقران اضافه نمی‌دانست»^{۲۵۷} و هرگز در مدت عمرکه تعازو از هفتاد و پنج گردیده بود، خیال خیانت و نمک به حرامی در خاطر آن خطور^{۲۵۸} نکرده از راه استمالت و نصایح درآمده، بندگان والا (علیقلی) را ترغیب خدمت حضرت صاحبقران می‌داشت.^{۲۵۹}

بعداز آن هم که علیقلی و تماسی، به اصطلاح دست‌های خود را روکردند و محقق شد که هر کدام حکم محکم قتل دیگری را در دست دارد، بازسردار و فادار از صمیمیت خود به نادر نکاست و در خلاء و ملاء ارتشیان و فرماندهان آنها را «به نصایح دلپذیر و به خدمات حضرت صاحبقران عالمگیر ترغیب می‌کرد».^{۲۶۰}

علیقلی نیز چنان هوای سلطنت را در سر جا داده بود که به چنین نصایحی اصلاً تمکینی نکند و سهل است که تماسی و لجاجت بی‌مأخذ او را در طرفداری از سلطان مخبط، اسباب زحمت خود بداند. با این که برخی از مورخان چنین انگاشته‌اند که تماسی طریق موافقت با علیقلی پیموده و با انبوه مخالفان راه مراجعت

۲۵۷- و این به حقیقت کمال مردی و مردمی چنین سرداری را می‌رساند.

۲۵۸- متن : «خطیر»

۲۵۹- عالم‌آراء، جلد ۳، ص ۴۹۹-۴۹۸

۲۶۰- همان کتاب، ص ۴۹۹

در پیش گرفته و حتی تاهرات در معیت آنها پیش آمده است ، با این همه محمد کاظم می‌نگاردکه تمہماسب در هر فرصتی سخنان پند آمیز خودرا از سر می‌گرفت و «هرچند سخنان زهر آلود آن (علیقلی) را چشیده می‌پنداشت و می‌گفت:

زخاکدان فنا هیچ آبروی مجوى کزین هوس توبه آتش روی
و عمر به باد !

«ولی بندگان والانصایع آن را کأن لم یکن انگاشته »^{۲۶۱} و به نهمتی که در پیش داشت خیره شده بود . و باز چون در ورود به هرات که در اواسط جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ انجام پذیرفته بود «تمہماسبخان وکیل‌الدوله در همان نصایح خود ثابت قدم بود ، بندگان والا به مطبخیان خاص قدغن فرمودکه در محل فرصت‌زه در کار آن سردار فلک اقتدارکرده که جان را به جان آفرین‌سپرد...»^{۲۶۲} بدین‌گونه بود که یکی از دلاورترین و شایسته‌ترین فرزندان ایران و پاکبازترین خدمتگزاران نادرشاه، رخت از جهان بر بست و همانطور که می‌دانیم ، در همان فاصله‌ها (یکشنبه پانزدهم جمادی‌الآخر سال ۱۱۶۰ شب ۱۹ و ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷) نیز سروینعمت او و تاجدار بزرگ این ملک برباد رفت . این هر دو

۲۶۱ - عالم‌آرا جلد ۳ ص ۴۹۹

۲۶۲ - همان کتاب ، ص ۵۰۰، وجہانگشا، چاپ ۱۲۹۶، ص ۲۳۵: علی قلی خان «باسیستانیان متفق گشته، تمہماسب قلی خان را مسموم ساخت و داعیه خودرا به اطراف ممالک منتشر ساخته» .

واقعه ایران را از وجود مردان کامل و کافی و نیرومند که به مدد درایت و استعداد فوق العاده خود ، افتخارها آفریده بودند محروم ساخت و بخصوص مردی را که در همه‌جا برای کشور و ملت‌ش مفید بود و شاید اگر می‌ماند ، باز هم به منزله سکانی برای کشتی به امواج بلا افتاده حکومت و دولت ، می‌توانست بشمار آید ، از مردمش گرفت .



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی